UNIVERSAL LIBRARY

بتوفیق خدای بی چون ... کتاب فوائد عموم مسمی به



تحفة الاحفاد فی حال الآباء والاجداد

در مطبع محمدی علی بخش خان ولد محمد پیر خان مرحوم و مغفور طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس نامحدود خالقی را سزد که نوع انسان را اشرف انواع آفریده کما قال عز و جل فی کتابه الکریم لقد کرمنا بنی آدم والبنائرا از سائر مخلوقات برگزیده علی الخصوص سادات کرام و اصحاب عظام رامن بین امم مقتدای انام گردانیده و مودت آنها را بر تمام امم واجب لازم ساخته و درود نامعدود بر سرور انبیا رهنمای اولیا صاحب قاب قوسین او ادنی باد که جهانی را از گوی ضلالت برآورده راه راست هدایت فرموده و بر آل و اصحابش که پیشوای دین و ایمان و باعث جریان دین متین در عالم و عالمیان اند اما بعد میگوید اذل المربوبین بزدیه گمنامی منزوی ابوالنجم محمد معین الدین الکاظمی المشهدی له الکروی عه ابن حضرت شاه خیرات علی قدس سره ابن صاحب حالات ذی المجد والکرامات سید احمد قدس سره که از ابتدای تحصیل خیال آن بود که رساله مختصر مشتمل بر مدائح آل عبا و اولاد خاتم الخلفا و محتوی بر برخی احوال اجداد خود که از مشهد مقدس بهندوستان تشریف آورند و از قدوم میمنت لزوم خود این مرز و بوم را رشک گلستان ارم کردند شعر بزرگان با عز و شان آمدند ز مشهد بهندوستان آمدند ز فیض بزرگان این مرز و بوم شد آراسته همچو توران و روم سبز نگارم مگر بسبب پراگندگی بال و تشتت حال و مملو شدن اطراف و اکناف از جهل و جهلا و کساد بازاری علم و علما و کثرت تدریس طلبه علوم که فرصت تنفس نبود این عروس خیالی بر منصه ظهور نیامد حالا تا بتوفیق الهی و توجه فیوض این بزرگان با وجود چنین عوائق قویه و موانع نامتناهیه رساله مکنون خاطر لباس ظهور پوشید الحمد لله علی ذلک بر دو مقصد و خاتمه مرتب کردم و به **تحفة الاحفاد فی حال الآل والاجداد** موسوم ساختم و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر

مقصد اول در بیان مودت اهلبیت عصمت طهارت باید دانست که مودت و محبت آل عبا و اولاد خاتم الخلفا واجب لازم ست بکافه انام و باعث مزید ایمان و عداوت ایشان

له وطن قدیم اجداد مؤلف ۱۲ منه ظله

عه یعنی [illegible]

نعوذ باللہ منہا موجب کفر و ضلال بر ہر مسلم تعظیم شان بزرگان و محبت بجان و رعایت حقوق آنہا بصدق و ایمان
از اہم امور دین ست رفض نام فقط محبت اہلبیت عصمت و طہارت نیست بلکہ رفض نام ست از انکار کردن
فضیلت اصحاب رسول و بغض داشتن در قلب از ایشان نہ محبت فقط با آل رسول چنانکہ گفت امام شافعی کہ از
مجتہدین اربعہ و اقطاب ارض ست۔ لئن کان الرفض حب آل محمد فلیشہد الثقلین انی رافض یعنی اگر ہست رفض
دوستی اولاد محمد پس گواہ میگیرم ہر دو جہان را کہ من رافضی ام پس سنی آنست کہ باشد شیفتہ بدوستی آل
بتول و فریفتہ بمحبت اصحاب رسول و رنہ او منافق و بدبخت ست و از لطائف روزگار و عجائب نعمت پروردگار
آنست کہ عدد لفظ سنی موافق بحساب ابجد برابر عدد حب علی واقع شدہ پس ہر کسیکہ نباشد در دل او حب علی
شمار کردہ نخواہد شد از سنی چہ خوش گفت قائل این شعر خارجی خوار آید نباشد سنی و حب علی را دریابد و آنکہ
امامیہ یعنی روافض از راہ عناد و عداوت مشہور کردہ اند کہ در کتب اہلسنت و جماعت فضائل آل عبا و مناقب
علی مرتضی و امامہ و آل ائمہ ہدی نیست این بہتان عظیم ست کہ بر اہلسنت بستہ اند دروغ محض مصداق قول
قائل الکذب فی الروافض یعنی دروغ در روافض و مدار دین ایشان بر کذب و بہتان ست شعر ما نحن اللہ والرسول
معاہن لسان الوری فکیف انا باللہ و کفی باللہ شہیدا کہ فضائل آل عبا و مناقب علی مرتضی و ائمہ ہدی در کتب
اہلسنت لاتعد و لاتحصی اند کہ تعداد ممکن نیست بلکہ ہمہ فضائل اہلبیت عصمت و طہارت و مناقب علی مرتضی و ائمہ ہدی در کتب خود شیعیان منتخب از کتب
اہلسنت کہ علمای ایشان بمقابلہ خوارج کتب تفسیر و حدیث استخراج کردہ اند و از خوارج مناظرہ عظیمہ کردہ آن فاسقان ملعون و مخذول ساختہ نام
الخلفاء در خطبہ داخل کردانیدند و سابق از ین آن فاسقان نام آنحضرت یعنی علی مرتضی را از خطبہ ساقط کردہ بودند لیکن علمای
اہلسنت رحمہم اللہ ازین گروہ ملاعنہ در تحریر و تقریر در باب مناقب مرتضی جہاد عظیم و سعی جسیم کردند چنانکہ تفصیل
این مقام در تحفہ اثنی عشریہ تصنیف استاد الاسناد خاتم المحدثین والمفسرین محقق دہلوی مذکور ست کہ ذکر آنہا باعث
طول رسالہ ست للہ وللرسول کتب اہلسنت را معاینہ باید کرد کہ مملو اند از بیان فضائل اہلبیت عصمت و طہارت
و مناقب علی مرتضی و ائمہ ہدی اگرچہ دلائل بیشمار اند بر آنکہ اہلسنت و جماعت محبت آل عبا را عین ایمان میدانند
و در تعظیم و تکریم شان دقیقہ فرو نمیگذارند مگر یک دلیل کہ نہایت جلی و واضح ست بنا بر اختصار رسالہ و قول مشہور
مشتے نمونہ از خروارے بیان میکنیم و آنکہ بر ہمہ امت رسول ظاہر ست کہ اہلسنت پیران خود را یعنی در خاندان کہ بیعت
میکنند و خود را بآن خاندان منسوب میگردانند نہایت تعظیم و تکریم میکنند و آل عبا و ائمہ ہدی پیران پیر ہر سلسلہ
سنیہ واقع اند و ہمہ سلاسل اہلسنت برین پیشوایان رجوع میکنند مصرع کدام سلسلہ یا رب بمرتضی نرسد و عجب

هست ازین جهت پیر و استاد خود را تعظیم و تکریم کنند و دقیقه فرو نگذارند و پیران پیر و استاد الاستاد را تعظیم و تکریم نکنند
بلکه توهین کنند این بدالا افک مبین هست این مگر بهتان آشکار را این امر بر تمام عالم و عالمیان اظهر من
الشمس و ابین من الامس است عقل این گروه ضاله چه شد که این قدر هم نمیفهمند و بهتان عظیم می بندند
الحق مذهب اهلسنت بفضل ایزد منان متوسط واقع شده درمیان افراط و تفریط یعنی خروج و رفض
یعنی جامع هست محبت اهلبیت عظام و مودت اصحاب کرام چنانکه شریعت سرور کائنات صلعم مفخر موجودات
متوسط واقع شده درمیان افراط یعنی شریعت حضرت موسی ع و تفریط یعنی شریعت حضرت عیسی ع
خوارج بسبب بغض آل عبا و خاتم الخلفا مقهور و ملعون شدند و روافض بجهت عداوت اصحاب مصطفی صلعم
ضال و گمراه گشتند و اهلسنت و جماعت بفضله تعالی از دو طریقه ضاله محفوظ ماندند و مجاهد فی سبیل الله شدند
فرقه ضاله خوارج را از مطاعن خاتم الخلفا و ذی النورین جوابات شافی دادند و فرقه گمراه روافض را از مطاعن
اصحاب کرام و خلفا راشدین رضی الله عنهم و ازواج مطهرات الزامات کافی و ضلالت بسبب بغض آل عبا
و عداوت اصحاب خلفا محفوظ و مصون ماندند و از تلبیس ابلیس لعین یکسو شدند و این دو فرقه ضاله در تلبیس این
لعین افتاده دین خود را برباد دادند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم الحاصل محبت و
مودت و تعظیم و تکریم اهلبیت عظام و اصحاب کرام کافه امام عین دین و ایمان است احادیث نبوی و آیات قرآن مجید
لا تعد از حد و ثنا این هر دو معتقد امام و پیشوا اهلسنت الکلام مملو و مشحون است که احدی را مجال انکار نیست
عداوت از ایشان در دل داشتن دین و ایمان خود را برباد کردن است و دلیل اوضح بر حقیت مذهب اهلسنت آنست
که اولیاء الله هر که امی ملل از ملل شتی از امت سرور کائنات نیستند حالانکه اتفاق ارباب تصوف بر آنست
که ولایت یک جزو است از هزار جزو نبوت لیس الخ و هیچ اولیاء الله در آن مذهب نباشند آن مذهب حق و پسندیده
رب العزت نیست و بفضله تعالی در مذهب اهلسنت لا تعد و لا تحصی از سلف تا خلف اولیاء الله بوده اند و انشاء
الله تعالی تا قیام قیامت قائم خواهند ماند و سلاسل ایشان تا نفخ صور از اولیاء الله و ائمه هدی علیهم السلام
انشاء الله جاری خواهند ماند مسئله بیعت و حال سلسله را در رساله ازالة الاشتباه عن سلسلة اولیاء الله به تفصیل ذکر
کرده ام و ضلالت و گمراهی فرقه ضاله روافض نه از محبت آل رسول بلکه بسبب بغض اصحاب رسول و یار اربع صلعم
هست تایید اهلسنت که آیات کثیره در قرآن مجید و احادیث صحیحه نبویه لا تعد و لا تحصی در مدح و مناقب و مرتب
و منزلت آل عبا و اصحاب مصطفی صلعم وارد اند که انکار باعث کفر و ضلال و تاویل آن چنانکه هر دو فرقه ضاله خلفا نعیم خلفهم

و روافض که مسخرهٔ شیطان اند مرتکب شده اند همچو تحریف مشهور چنانکه یهود و نصاری توریت و انجیل را در باب اوصاف
و ذکر انس و کلمات تحریف کردند و حق جل و علا حبیب خود را در قرآن مجید از آن خبر داده نعوذ بالله من سوء الاعتقاد و علمای
سلف و خلف و مفسرین و محدثین و اولیای کرام در مدائح و مناقب آل کرام و صحابهٔ عظام کتب مبسوطه و دفاتر مضبوطه
و رسائل عتیقه و صحائف دقیقه تالیف و تصنیف کرده اند کما لا یخفی علی الناقدین و عجالهٔ نافعه که نهایت مختصر است و آن
بحر ذخار ناپیدا کنار مصداق ما لا یدرک کله لا یترک کله و مشتی نمونه از خرواری چند روایات صحیحه از کتب معتبره النقاد آورده
بجلوهٔ ظهور آمد باید دانست که مدح اهلبیت دلالت صریح است بر مودت و محبت سرور کائنات باید که ترک کرده نشود
این امر عظیم و مبین ایمان از طعن طاعنان و جواب او امام شافعی حینیکه بر وی طعن کردند طاعنان و اتهام کردند او را برفض
شعر قالوا ترفضت قلت کلا ما الرفض دینی و لا اعتقادی لکن تولیت من غیر شک خیر امام و خیر هاد ان کان حب الولی
رفضا فانی ارفض العباد ترجمه گفتند ایا رافضی شدی گفتم نیست رفض دین و اعتقاد من تولا کردم بی شبه بهترین امام
و بهترین هادی را و اگر باشد دوستی ولی یعنی علی رفض پس هیچ رنگیکه من رافضی ترام از بندها شعر شافعی که سنت نبوی
را جهاد قویم اوست قوی در زبان فصیح و لفظ متین گفت در طی شعر سحرآمیز گر بود رفض حب آل رسول یا تولا
بخاندان بتول گو گواه باش آدمی و پری که شده ام من ز غیر رفض بری کیش من رفض و دین من رفض است رفع
من فضل یا عجمی حفص است و مدح آل عبا و الا و سرور انبیا عین مدح خود است ایست عمل سنت رسول پانایه کو
جامی این معنی را باشعار دلچسپ بیان کرده مادح اهلبیت در معنی مدحت خویشتن کند یعنی مومنم مومنم خدای اثنا ستی و خدایم
بود امیدوارم از کجهاد اعتقادم پاک نیست از طعن کج نهادم پاک دوستدار رسول و آل ویم دشمن خصم بدسگال ویم
جوهر من ز کان ایشانست در رخت من از دکان ایشانست همچو سلمان شده ام ز اهل البیت گشت روشن چراغ من زین بیت
بیت انا مولی لهم و مولی القوم کان منهم و لا اخاف اللوم مست عشق اند عاشقان و ائمه لا یخافون لومة لائم
چون بود عشق صادقان و رسم کی ز کید منافقان ترسم این رفض نیست محض ایمان است رسم معروف اهل عرفانست رفض گر
هست حب آل نبی رفض فرض است بر زکی و غبی غور باید کرد که نسب آل عبا و اولاد مصطفی اعلی و اعظم و بهترین انساب است
از انساب سائر انام و همانا نسب بزرگان کرام الی یوم القیام و باعتبار حضرت رسول و قرابت بتول افضل و اکرم اند از
سائر مخلوقات لهذا مودت ایشان واجب است بر کافهٔ خلائق همین است مذهب حق اهلسنت جماعت شکر صد شکر که اجداد
عظام حقیر از سادات جلیل القدر از اولاد امام همام حضرت امام موسی کاظم اند که از مشهد مقدس بسبب جور و ظلم عباسیان رونق
افروز هندوستان جنت نشان شدند و این سرزمین بسبب اجرای دین اسلام غیرت جنان گردانیدند تفصیل این

اجمالی در مقصد دوم انشاء الله تعالی خواهد آمد حکایت شخصی شیعی مذهب نزدیکی از سنی مذهب ارباب طریقت صاحب حال آمده سوال
کرد که محبت اهلبیت عفت و طهارت در مذهب شما چه حکم دارد ایشان از شیعی مذهب پرسیدند که در مذهب شما چه حکم است
او گفت در مذهب ما جزو ایمان است صاحب ارباب طریقت گفت در جوابش که الحمد لله در مذهب ما یعنی اهلسنت کل ایمان
است حکایت شخصی سید بنی فاطمه ظاهر پراگنده یعنی ریش حلق و گیسو دراز در دربار بادشاه وقت برای اغراض دنیا آمد
و رفت میداشت و شخصی عالم ظاهر آراسته از قوم ارذال در دربار بادشاه حاضر میشد چونکه بادشاه وقت دیندار بود بلحاظ
اولاد رسول تعظیم و تکریم سید صاحب زیاده میکرد این امر عالم را ناگوار طبیعت افتاد یک رساله باین مضمون که عالم گو
رذیل باشد از سید خلاف شرع افضل است و واجب التعظیم تالیف کرده خواست که بنظر بادشاه گذراند غرضش ازین
تالیف آن بود که بادشاه تعظیمش زیاده نماید چنانکه رساله تمام شد و نوبت بمبیضه رسید عالم مذکور اراده کرد که رساله این
بادشاه کند هنوز نوبت گذرانیدن نرسیده بود که همان شب عالم مذکور سرور کائنات مفخر موجودات صلعم را بخواب دید که آنحضرت صلعم
نشسته اند و آن سید صاحب سر خود را بر زانوی مبارک آنحضرت صلعم نهاده اند عالم مذکور این حال عجیب معاینه نموده
حیران ماند و باداب تمام بر آنحضرت صلعم سلام کرد سرور کائنات صلعم روی مبارک خود را از طرف عالم بگردانید عالم مذکور طرف دیگر
رفته باداب تمام سلام کرد آنحضرت صلعم روی مبارک خود را از آنطرف هم بگردانید و کمال غیظ و غضب بر چهره مبارک
هویدا بود عالم این حال معاینه نموده لرزه تمام بر اندامش افتاد و بالجزم در ذهن خود دانست که کافر شدم چه آنحضرت صلعم
از ما غضبناک اند بکمال اضطراب بخدمت آنحضرت صلعم در ان رویه صادقه بالحاح و زاری عرض نمود که باعث غیظ و غضب
بندگان حضور بر این حقیر سراپا تقصیر غلام را معلوم نمیشود آنحضرت صلعم در عین غیظ و غضب از زبان الهام ترجمان فرمودند آیا
عالم از اولاد ما افضل است عالم این فرا فهمیده از خواب بیدار شده مضطرب و حیران گردید و دانست که خسران دنیا و
آخرت عارض حالم گردید و از حرکت ناشایسته خود یعنی تالیف رساله بسیار از بسیار نادم و پشیمان شده رساله
مسطوره را پاره پاره کرده که اثری از ان باقی نماند علی الصباح بخدمت سید صاحب شتافته حلقه در زد سید صاحب آواز
شنیده بیرون تشریف آوردند پرسیدند که کیست عالم مذکور عرض کرد که عاصی گنهگار روسیاه گناه و گستاخی مرا معاف
فرمایند سید صاحب که ازین معامله ناواقف محض بودند از گفتار عالم متحیر شده فرمودند که شما گناه ما نکرده اید که معاف کنم
و شما که عالم هستید مرتبه شما اعلی و ارفع است ازین سخنان که میگویید عالم مذکور معامله تالیف رساله از اغوای شیطان
و نفس اماره و رویه صادقه و غیظ و غضب سرور کائنات نسبت خود نقل کرد سید صاحب این حکایت عجیبه و غریبه شنیده
متعجب شده فرمودند که جبلی بنی آدم است که خیال اولاد خود گو ناقص باشد میدارند علی الخصوص سرور انبیاء

که همیشه خیال است خود میداند چه جایکه اولاد عالم مذکور از ان و از فعل ناشایسته خود تائب شده تعظیم و تکریم بسیار
سادات کرام میکرد و عمر شریف خود را برین طریقه حسنه گذرانید بیان وجوب مودت و محبت آل رسول و اولاد بتول
قال الله عز و جل و علا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فرمود حق تعالی جل شانه بگو ای محمد سوال نمیکنم از شما
بر تبلیغ احکام هیچ مزدی مگر دوستی و محبت قربی و اهلبیت فی تفسیر المدارک والبیضاوی والثعلبی و کشاف روی
انه لما نزلت هذه الآیة قیل لرسول الله صلعم من قرابتک من هولاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علی و فاطمة و
ابناهما ترجمه در تفسیر مدارک و بیضاوی و تفسیر ثعلبی و کشاف مذکور است که روایت کرده شده هرگاه که این آیه نازل
شد سائلی از جناب رسالت پناه سوال کرد که کدام اند از قرابت تو یا رسول الله که دوستی و محبت ایشان بر ما
واجب و لازم است فرمود آنحضرت صلعم که واجب المحبت از قرابت من علی و فاطمه و هر دو پسران ایشان حسن و حسین
ملک العلما در رساله مناقب السادات گفته نکته درین آیه آنست که چون آنحضرت حبیب خدا اند و اهلبیت محبوب
مصطفی چنانچه بتواتر معروف و تواتر مشهور است و مودت اعز ترین اعزاز است و محبوبان رسول الله اشرف
ترین اشرف پس اعز را باشرف تشریف داده تا صرف الشئ فی محله باشد پس مودت یعنی مودت خاندان مصطفی
بر هر مومن بنص صریح واجب و ثابت شد که اگر قبول کند و منقاد شود مومن و موحد باشد و الا کافر ملی و مردود ابدی
عبارته لهذا اگر کسی اهانت نماید علوی را علویت موی مبارک را مویک گوید کافر گردد چه بعضی علما گفته اند که اگر
کسی گوید پیغمبر خدا صلعم کدو را دوست داشته است من دوست نمیدارم کافر گردد بالجزم از ینجا گفته اند المنکر ملعون
یعنی منکر با مصطفی یا کسانیکه تکبر نمایند با مصطفی بازگردد ملعون است باید دانست که تکبر و اهانت و جفا و حقارت و لعن
بوالد عقلا و دیناً و حسداً و شرعاً ثابت است بلکه اهانت غلام را که نسل یهود و اصل جهود باشد سرایت بصاحب میکند
چه گمان است تراکه اهانت کفش عالم را که پوست گاو و خر است مساس جل عالم کفر بود لاسیما فرزندی که جز اصلی
دیده گان کالصلبی و قلبی است اهانت و عناد وی بمصطفی سرایت کند حاش لله لا نطیعه احد لهذا در تذکرة الاولیا میگوید که
را به حضرت رسالت پناه ایمان است و بر اولاد وی ایمان ندارد و از بغض و عناد و استکبار اولاد وی بازنباید از عناد
آنحضرت بازنیامده باشد ایا نمی بینی که دشمن اولاد شاه دشمن شاه است و محب اولاد شاه محب شاه و از بهر این
در زاهدی و عقابی میگوید که مودت اولاد رسول شرط ایمان است پس حاصل معنی آیه شریفه این باشد که بگو ای
محمد مر این گرویدگان خود را که نمیخواهم از شما تبلیغ وحی اجر را مگر اینکه از جور و جفا اولاد من بازمانید و احسان
حسنات از ایشان باز میگیرید و از فسق و فجور ایشان فرو گذارید و آنچه تمنای ایشان باشد

بر ایشان هست بدلالت نتیجة المحبة چه این نتیجه محبت است قال الله تعالی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
این آیه کریمه متصل بآیه شریفه سابق هست فی المدارک عن السدی انها المودة فی آل الرسول یعنی کسب حسنه مودت
اولاد اطهار رسول خدا است ذکر آیه شریفه بعد آیه کریمه بیان دال هست بر وجوب مودت قربی رسول و مصرح است
که مراد همین مودت قربی هست اگرچه بظاهر عام است کما قال فی المدارک الظاهر العموم فی ای حسنة کانت الا انها لما
المودة تناولا اولیا لذکرها عقیب ذکر المودة ترجمه چنانکه گفت در تفسیر مدارک در بیان آیه ومن یقترف آنکه ظاهر عام
هست هر حسنه که باشد لیکن این آیه کریمه شامل هست مودت را شامل شدن بذاته بسبب ذکر این آیه شریفه بعد ذکر
آیه کریمه مودت یعنی اگرچه بظاهر از حسنه عام مراد هست لیکن چونکه بعد آیه شریفه مودت نازل شده دلالت میکند
که از حسنه مراد مودت قربی هست و مؤید این دلالت حدیث شریف هست مروی از عبد الله بن عباس گفت عبد الله ابن
عباس رض وقتیکه نازل شد قل لا اسئلکم اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له حسنا گفتند صحابه کرام رض یا رسول
الله صلعم کدام اند قرابتهای شما که واجب هست بر ما مودت ایشان فرمود رسول خدا صلعم علی و فاطمه و پسران هر دو
روایت کرد این حدیث را ابن ابی حاتم و حاکم چونکه علامت مودت نیز روشن گشت و مومن بحکم نص قرانی معلوم
شد که محبت اولاد رسول هست پس اگر ولدی از اولاد رسول نزد مومنی رود که خود را مومن گوید و مدعی مومنیت
خود باشد و حوائج و اغراض خود بروی پیش کند و چیزی از وی سوال کند و بخواهد لازم هست که آن شی مسئول بدهد
اولاد رسول باشند نه کدیه زیرا که خواسته محبوب را هیچ محب مکروه نه پندارد چنانچه آنحضرت صلعم از یاران و اهلبیت
خود پرسیده اند هل عندک شیئ فاکله فانی جائع آیا نزد شما چیزی هست که بخورم او را هر آئینه من گرسنه ام بلکه طریقه
مودت و اتحاد و یگانگی آنست که کالای دوست بی اذن دوست بستاند که قضیه محبت چنین هست عجب تر از عجائب
از کسانی هست که خود را محب و عاشق رسول خوانند و از دوستان خاندان اهلبیت تصور کنند و ورثة الانبیاء و
الشیخ فی قومه کالنبی فی امته خود را دانند و با آنکه دانشمندی و عالمی خود را نشو و نما کرده مع ذلک اگر دعوت کنند اولاد
رسول را که فقرا باشند نخوانند و آنانکه ناخوانده آیند از در بیرون برانند اگر دعوت از بهر نمود خلق هست اجابت
آن خیانت هست نه دیانت در طحاوی گفته وقتیکه معلوم شود در دعوت چیزی از فساد یا چیزیکه لاحق شود بسبب
او طعن و زین آن دعوت جائز نیست و در مشارق میگوید بیست دعوت که درویشان را بیرون ارند و توانگران را
درون خوانند بسبب گذاشتن فقرا این دعوت را آنحضرت صلعم بئس الدعوة خوانده خاصه که فرزندان و دلبند
رسول را که مودت شان بنص ثابت هست پس چون ایشان را در دعوت بیرون گذارند از محبت بیزار باشند

واین دعوت نباشد بلکه اظهار عداوت با آنحضرت علیه السلام حکایت کرده اند که چون خواجه فرید الحق والدین گنج
شکر را بتدعا دعوت می آمد میفرمودند که بیک شرط قبول میکنم که سادات را در پیش دارند و ایشان را
بر صدر جا دهند هر آینه بدین عادات حمیده و خصال پسندیده قطب عالم گشت رعایت شاهزادگان و خواصان
پیش نظر باید داشت علی الخصوص رعایت کسانیکه بنص قرآنی و حدیث نبوی محل مودت و محبت اند باید
دانست که احادیث بسیار در مدح آل و مودت و محبت کردن از ایشان در صحاح وارد اند بلحاظ اختصار رساله
بر احادیث چند اکتفا کرده شده فی المشکوة اخرج مسلم عن زید بن ارقم قال قام رسول الله صلعم یوما فینا خطیبا
بماء یدعی خما بین مکة ومدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک
ان یاتی رسول ربی فاجیب وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله
واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
اذکرکم الله فی اهل بیتی ترجمه روایت کرد مسلم از زید بن ارقم رض گفت زید بن ارقم ایستاد رسول خدا روزی
درمیان ما در حالیکه خطبه میخواند موضعی که در آنجا آبی بود خوانده میشد آن موضعی خم غدیر میان مکه و مدینه
پس شکر و ثنا بجناب جل و علا کما هو حقه بجا آورده نصیحت و پند بمردمان کما هو الیق واولی بود داد و بعد ازان فرمود
اما بعد حمد و ثنا بدانید و آگاه باشید ای مردمان بدرستیکه من بشرم قریب است که بیاید مرا فرستاده پروردگار من
و قبول کنم او را مراد او ملک الموت است یعنی ملک الموت بیاید و من ازین عالم انتقال کنم لهذا شما را وعظ میکنم و میگویم
که میگذارم میان شما دو چیز نفیس عظیم اول آن قرآن شریف که کتاب خداست در ان نور و هدایت است پس بگیرید
و عمل کنید باوامر و نواهی آن و چنگل زنید بوی تحریص فرمود بر کتاب الله و ترغیب نمود با تمسک وی بعد ازان فرمود
دوم ازان دو نفیس عظیم اهلبیت من اند یاد میدهانم خدا را در حق اهلبیت خود سه مرتبه این کلمه را تکرار فرمود یعنی از
خدا بترسید و حقوق ایشان نگاه دارید و محبت ایشان شعار و دثار خود سازید اینهاان متفرق نخواهند شد حتی یردا علی الحوض
یعنی کتاب خدا و آل عبا باهم جدا نخواهند شد تا که خواهند آمد بر ما بر حوض کوثر از محبان و عاصیان خود خبر خواهند
داد و این روایت در مشکات شریف مذکور است وفیها ایضا اخرج احمد فی مسنده وابن جریر والحاکم فی المستدرک
عن ابی ذر الغفاری انه قال وهو اخذ بباب الکعبة سمعت النبی صلعم یقول الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح
من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک ترجمه از ابی ذر غفاری روایت کرده اند که گفت ابوذر در حالیکه گرفته بود دروازه
کعبه شنیدم از رسول الله صلعم که میفرمود آگاه باشید که مثال اهل بیت من درمیان شما مثال کشتی نوح است کسیکه

سوار کشتی نوح نجات یافت از عذاب دنیا و عقبی کسیکه باز ماند و تخلف ورزید غرق شد و هلاک گشت و نکال دنیا
و آخرت گرفتار ماند همین طور کسیکه حقوق اهلبیت حضرت رسالتمآب را بجا آورد بمقامات اقصی رسید و هر که انحراف از ایشان
کرد گرفتار عذاب عقبی گردید و اخرج الحاکم عن ابی هریرة ان رسول الله صلعم قال خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی بهترین شما
کسی است که بهتر و نیکو باشد در حق اهلبیت من بعد از من و اخرج الحاکم و الترمذی عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلعم احبوا الله لما یغذوکم من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بیتی لحبی براورد حاکم و ترمذی از ابن عباس که فرمود
رسول خدا دوست دارید خدا را برای آنچیز که مهیا کرده هیچ از نعمت خود و مرا دوست دارید مرا برای دوستی خدا و دوست
دارید اهلبیت مرا برای دوستی من **اشعار** دلچسپ مدح اهلبیت هست از امام عشر ملت آمین که گذشتند از اوج علیین *
حب ایشان دلیل صدق و وفاق * بغض ایشان نشان کفر و نفاق * قرب ایشان مایه علو و جلال * بعد ایشان مایه غلو و ضلال
گر شمارند اهل التقوی را * طالبان صفای علی را * از ان قوم مقتدی باشند * و اندران خیل پیشوا باشند * گر
بپرسند ز آسمان بالفضل * سائلی من خیار اهل الارض * بزبان کواکب انجم * هیچ لفظی نیاید الا هم * هم غیوث اذا
اذا وهموا * هم لیوث الشری اذا انهیوا * ذکر ایشان سابق است در افواه * بر همه خلق بعد ذکر الله * سر بر نامه را
رواج افزای * نام ایشان است بعد نام خدای * چشم هر نظم و نثر الحق * باشد از همین نام ایشان رونق * اخرج
ابن ماجه الطبرانی فی الکبیر و ابن عساکر فی تاریخه عن محمد بن کعب القرظی عن العباس بن عبد المطلب ان رسول
قال ما بال اقوام یتحدثون فاذا راوا رجلا من اهل بیتی قطعوا حدیثهم والذی نفسی بیده لا یدخل قلب امرء الایمان حتی
یحبهم لله لقرابتهم منی برآورد ابن ماجه و طبرانی در کبیر و ابن عساکر در تاریخ خود از محمد بن کعب قرظی از عباس بن عبد المطلب
از رسول الله صلعم که فرمود رسول خدا چه حال است قوم را که با هم سخن میگویند هرگاه که می آید در ایشان از اهلبیت من قطع
میکنند سخن را و منقطع میسازند و قسم بخدا که ذات من در دست اوست در نمی آید در دل مردی ایمان مگر آنکه دوست دارد
اهلبیت مرا برای خدا و بجهت قرابت ایشان با من و عن زید بن ارقم قال قال رسول الله صلعم من یرید ان یحیی حیوتی
و یموت مماتی و یسکن جنة الخلد التی وعدنی ربی فلیتول علی بن ابیطالب فانه لن یخرجکم من الهدی و لن
یدخلکم فی ضلال هکذا اخرجه الطبرانی فی الکبیر و ابو نعیم فی فضائل الصحابة روایت کرد زید بن ارقم که فرمود رسول خدا
کسیکه زندگانی کند بزندگانی من و بمیرد بموت من و بماند در جنت خلد که حق تعالی از من وعده کرده است با آن جنت پس بگو دوستی کسی را
که دوست دارد علی بن ابی طالب را بدرستیکه علی بن ابیطالب بیرون نخواهد آورد شما را از هدایت و نخواهد آورد شما را
در ضلالت عن سلمان قال رح بن سلمان ان شد حبک لعلی قال سمعت رسول الله صلعم من احب علیا فقد احبنی کفت

مروی سلمان فارسی را که بسیار است محبت تو با علی ابن ابی طالب ع سلمان جواب داد شنیدم رسول خدا را که
فرمود کسیکه دوست داشت علی را پس تحقیق که دوست داشت مرا وعن بریدة عن ابیه قال قال رسول الله صلعم
ان الله امرنی بحب اربعة من اصحابی واخبرنی انه یحبهم الله قال قلنا من هم یا رسول الله صلعم وکلنا یحب ان یکون منهم
فقال الا ان علیا منهم ثم سکت روایت است از بریده از پدر او گفت پدر به فرمود رسول خدا صلعم بدرستیکه حق تعالی
امر کرد مرا بمحبت چهار کس از یاران من وخبر داد مرا که او سبحانه تعالی دوست میدارد آن چهار کس را گفت پدر به گفتیم
ایا کدام اند آن محبوبان تو وحال آنکه هر کس از ما دوست میدارد که باشیم من ازآنها یا رسول خدا صلعم پس فرمود
آگاه باش بدرستیکه علی از انهاست بعد ازان خاموش گشت ودر بعض روایات نام سلمان ومقداد وابوذر آمده
کذا فی ازالة الخفا والصواعق وغیره واخرج الترمذی مسلسلا بالسادات الاشراف ان النبی ع اخذ بیدی حسن وحسین ع
قال من احبنی واحب هذین وابا هما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة روایت کرد ترمذی مسلسل از اهلبیت
عفت وطهارت علیهم السلام بدرستیکه رسول خدا صلعم گرفت دست حسن وحسین را فرمود کسیکه دوست دارد مرا
ودوست دارد این هر دو را وپدر ومادر اینها را پس آنکس همراه من خواهد بود در درجه من روز قیامت ودر فصل
الخطاب حدیث طولانی آورده که اول آن اینست من مات علی حب آل محمد صلعم مات شهیدا الا من مات علی
حب آل محمد صلعم مات مغفورا کسیکه مرد بر حب آل محمد صلعم مرد شهید آگاه باشید کسیکه مرد بر حب آل محمد صلعم مرد مغفور
چنین احادیث بسیار در مناقب اهلبیت عفت وطهارت وارد شده اند که برای احصار آن دفترها باید مختصر
گنجایش آن ندارد این قدر قلیل برای تنبیه مومن متقی متمسک مودت آل رسول صلعم بر تعظیم وتکریم آل بتول ع
کافی ووافی است ملک العلما قاضی شهاب الدین دولت آبادی در رساله مناقب السادات گفته ای بیت الاول
فی شرح التعرف فی السنی حکایت بعضهم مصطفی علیه السلام فرمود دوستی تو در چیزی کور کند از عیوب وگنگ
وکر گرداند از طعن وانکار پس نتیجه این مقاله آنست که مودت اولاد رسول الله صلعم خاصته از جهت فرزندی
رسول صلعم است قطع نظر از عبادت وتقوی ایشان زیرا که در آیه کریمه مطلق قربی مذکور است وفرزندی باصلاح و
اتباع موقوف نیست از آنکه هر چند که بنی اسرائیل وبنی آدم کافر شدند از خطاب بنی آدم وبنی اسرائیل خارج نشدند
وهر چند که مصطفی علیه السلام افضل انبیاست از بنی هاشم وبنی عبد المطلب خارج نیست انتهی عبارته فائده مودت
اولاد رسول صلعم بفرمان خدای عزوجل بر جمیع مومنان از اصول طاعاتست رعایت شان واطاعت ایشان
واجب است اگر خود جفا وعصیان وخطا رعایت از ایشان باز گیری بهانه طاعت خدا ورسول الله صلعم بر باد

داده باشی و مرقعات الهدی عقیدة تتبع الشیخ نقل کرده من کان فی قلبه حب رسول الله صلعم لابد من محبت اولاده
هر گاه باشد در دل او محبت رسول الله صلعم پس چاره نیست او را از دوستی اولاد او شیخ احمد بخاری گفته هر که را با اولاد
رسول الله صلعم حب طبعی است او در عین عنایت و عطیه باریتعالی است اگرچه گناهان عالمیان دارد و اگر حب طبعی نباشد خبایا
سعی و کوشش باید نمود و اگر بکوشش و سعی هم حب نیاورد تحقیق داند که وی را از رحمت رانده اند اگرچه از صباح تا رواح باشتغال
تحصیل علوم مشغول باشد و علم اولین و آخرین بخواند هیچ سودمند نیاید بدین اعتماد فرمایند از آنکه بسیار علما و پارسا رانده شده اند
علامت ثبوت ایمان آنست که اولاد رسول را دوست دارد و علامت دوستی ایشان آنست که از دیدن ایشان خوشی حصول
یابد و از دل محبت دارد و خدمت ایشان چنانکه باید به دل بجا آورد و هیچ چیز را از ایشان دریغ ندارد که ثمره محبت و مودت
قلبی همین است حکایت در شرف النبوة آورده که در بغداد علوی بود و او را سید خاتم میگفتند و سبب نامش چنان بود که
در دست شخصی انگشتری دید از وی طلب کرد امتناع نمود در آن شب آن شخص سرور کائنات صلعم را بخواب دید که از وی روی گردانیده
و حضرت فاطمه زهرا را نیز بخواب دید که از وی روی گردانیده و متغیر باید توهمانی که انگشتری به طلب فرزند من ندادی بعده
آنکه عذر خواست چون فرزند انگشتری در انگشت و با هدایای دیگر پیش شاهزاده برد و شاهزاده انگشتری گرفت
از آن باز شاهزاده را سید خاتم گفتندی باید دانست که این نوع خواهشها به کسی نمایند که او را نخواهند و از آن خوش
کنند و او را محرم دانند که بیگانه است و دل برگردانند چون ابوجهل و یزید لعنهما الله اللهم احد قولنا لعملون یا رحمن یا رحیم
کن تو هم آنکه نمید است آنچه من درویش اگر میتوانی بقدر امکان وسع عطیات و احسان در حق ایشان کن اگرچه
جان روان فروختنی و باختنی بود دریاب و فدا ساز و این نعمت را بدست آر از غافلین مباش وقت را غنیمت شمار
فی الواقع این امر اقوی وسیله نجات است این امر را سرسری نباید گذاشت ای مومن متقی اگر این کار یعنی محبت و مودت
آل رسول صلعم و خدمتگذاری ایشان از دل و جان و مال بتوفیق حق سبحانه و تعالی از تو سرانجام یافت از جهان فانی
نزد الله و رسول و ملکه کار خواهی رفت شعر دنیا گرفت شغل سراسر فعل بد خوش وقت آنکسی که بنیکو کار سپرد
و این عطیه عظمی است که هر کس را عنایت نمیشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم این بندگی از جانب
خداست عنایت میکند هر که را خواهد و خدا صاحب بزرگی عظیم است قطعه سر در غم عشق بوالهوس را ندهند سوز
دل پروانه مگس را ندهند عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمدی همه کس را ندهند فی دستور القضات
آن محب الرسول و اولاده کان فی الجنة در دستور القضات مذکور است تحقیق محب رسول صلعم و اولاد در جنت است سبب
بشارت سرور کائنات مفخر موجودات حکایت در تفسیر معنی میگوید عند قوله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته ای علی نیته

سوی عمرابن اللیث سلطان بلخ بسوی عمرو بعرض لشکر بیرون آمد دید که لشکری گران در چند گروه فرود آمده ست ناگهان
بدید آبهای گریست و گفت ای کاشکی روز محاربه حسین علیه السلام در دشت کربلا با این لشکر گران میبودمی تا جان روان
خود با این لشکر گران بهر آن شاهزاده برستی فدا ساختمی و در یاری آنشب یکی از اجلای آن شهر او را بخواب دید که آنحضرت صلعم میفرمود
ای فلان عمرابن اللیث را از من سلام برسان و بگو که بر نیت تو ما را اطلاعی دادند و ثواب آن رسیدی در کفایه
شعبی میگوید بعد انتقال عمرابن اللیث را در خواب دیدند پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت هم بدان نیت آمرزیده شدم
الهی هر مومن را توفیق محبت خاندان نبوی ارزانی کن فائده باید دانست که رعایت اولاد رسول بر هر شی مقدم
واند قال الله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی فی الکشاف یقدمون علی سائر
الناس لانهم اسوة ای قدوة در کشاف در تفسیر این آیه کریمه گفته مقدم کرده شوند اولاد رسول بر تمام بنی آدم چه ایشان مقتدای
خلائق هستند وفی المنافع ویقدمون علی سائر الناس ترجیحا للقرابة در منافع مذکورست که مقدم کرده شوند اولاد
رسول بر تمام عالم بجهت قرابت رسول یعنی قرابتی و فرزندی مصطفی از جهة شرف او از علم و تقوی راجح است در
شرع الاسلام میگوید در باب سفر مقدم کرده شوند اولاد رسول در مشی و جلوس و در باب صحبت میگوید تعظیم اولاد
رسول و سعی در حوائج ایشان و محبت ایشان بقلب و لسان واجب ست و مقدم دار ایشانرا بر نفس خود بهر حال
در شرح امام فخرالدین رازی گفته جائز نیست شخص عالم و متقی را که جلوس کند فوق علوی جاهل چه آن اسائت
در دین ست این هم از امام محمد روایت کرده در جمیع کارها اولاد رسول را بر خود مقدم دارید و در صدر ایشانرا جا دهید
اگرچه امی باشند الحدیث فی اخبار الثمار و شرف النبوة اربعة انا لهم شفیع یوم القیامة ولو اتوا بذنوب اهل الارض
المکرم لذریتی والقاضی لحوائجهم والساعی عند اضطرارهم والمحب لهم بقلبه و لسانه در اخبار الثمار و شرف النبوة
مذکورست که آنحضرت صلعم فرموده چهار کس اند که ایشانرا شفاعت کنم بروز قیامت اگرچه آمده باشند بگناهان تمام اهل
زمین یکی گرامی دارنده اولاد من دوم بر آرنده حاجات شان سوم کوشنده در حوائج شان چهارم دوست دارنده
مر ایشانرا بدل و زبان وفی الدرر بهم حجة الله علی الوری فیهم نزل هل اتی وقل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و در درر مذکورست اولاد رسول حجت خدا اند بر خلائق در شان شان نازل شده هل اتی وقل لا اسألکم الآیة قال الشاعر
هم معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجا و معتصم یعنی سادات گروهی اند که دوستی ایشان دین ست و دشمنی ایشان
کفر و قرب شان جای نجات و جای عصمت ست حضرت امام ابوالقاسم میفرمایند عجیب ترین اعجاب کسانی هست که
در نماز میگویند ای بار خدایا بر اولاد محمد درود بفرست و بیرون نماز با ایشان استکبار کنند و مغرور بجاه و دولت و مملکت

شوند و اگر سادات بر کتاب ایشان روند نه بینند لعنت خدای بر ایشان و اگر غرائض کنند اعراض کنند و جواب بد دهند و این
عین خاصه فرعون است در خلا نیاز کنند و در ملا انا ربکم الاعلی گویند و ندانند که ان بطش ربک لشدید گرفتن پروردگار
تو هر آئینه سخت است فائده این گروه ضالین وقت در کذب و نفاق مبتلا میشوند چه در سر نماز طلب درود بر آل رسول ع
میکنند و در خارج نماز خلاف آن از ایشان بوقوع می آید این عین نفاق است نعوذ بالله من ذلک مومن را باید که
ظاهر باطن یکسان دارد حضرت رب العزت جل و علا ذکر خود با ذکر محمد مصطفی یاد کرد و محمد مصطفی درود خود با اولاد خود جمع کرد
تا غافلان دانند که جزا از کل و فرع از اصل خارج نیست و لهذا امام سلمی رح گوید هر کرا اشتیاق زیارت حضرت رسالت پناه
باشد و بعذری باز ماند باعتقاد پاک زیارت حسینی کند ثواب زیارت حضرت رسول ع حاصل کرده باشد امام محمد حسن
شیبانی رحمة الله میگوید که بارها دیدم که امام اعظم رح شب زنده داشتی و بروز صائم بودی و به نیت زیارت رسول
الله ع بزیارت امام محمد باقر ع آمدی و فتوحات بمجاوران وی دادی و خود در مقبره جاروب دمی حکایت آورده اند که
روزی امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله نشسته در مدرسه درس میگفت و مستفیدان کثیر جمع بودند یک طفل صغیر سادات
بازی کنان بر در مدرسه آمد امام اعظم دست بسته برای تعظیم آن برخواستند سه بار همین طور اتفاق افتاد هر بار که آن
شاهزاده عالم بر در مدرسه آمد امام اعظم برای تعظیم او بر میخاستند و چندیکه از مدرسه بیرون رفت می نشستند مستفیدان سوال کردند
از امام همام که این چه حالت است فرمود برای شاهزاده عالم تعظیم میکنم و الا عاصی شوم و روبروی رسول شرمنده
هر آئینه از همچنین مراعات امام اعظم و سراج عالم شد عجب ترین عجائب کسانی است که روضه سادات درون گذاشته بزیارت
عمر و زید قصد کنند زهی غفلت و حرمان نه سعادت فی الفوائد الجلالیه اکرموا اولادی الصالحین لله و الطالحین لی در فوائد
جلالیه مذکور است فرمود آنحضرت ص بزرگ دارید اولاد صالحان مارا بهر خدا و بزرگ دارید اولاد فاسقان ما را بهر ما اتفاق
کرده اند علما که شرف علوی زائل نمیشود بتکرار فسق و اصرار عصیان چه شرف علوی بسبب شرف رسول ع است و شرف غیر زائل
میشود بارتکاب نواهی حکایت می آرند که در مجلس سلطان عمرو ابن اللیث که بادشاه بلخ بود در میمنه علویان می نشستند و در
میسره فقها روزی دانشمندی غریب با دعوی عجیب آمد با سلطان مصافحه کرد و بصدر علوی نشست سلطان گفت
ای مخدوم درین مکان شرف انسان کدام اند گفت سادات و فقها سلطان گفت پسری دارم آرزومندم که فقیه شود گفت تو هم
که فقیه کنم باز سلطان آغاز سخن کرده گفت تمنا دارم که پسر دوم را علوی کنی تا هر دو شرف در خانه من باشد آن دانشمند
گفت شاه این شرف اصلی و نسبی است بعمل و کسب دست ندهد تا آب را در ارحام امهات و اصلاب آبا جمع نشود و ایشان در حیات
دهات و حشر و قبر افضل اند بفضل الهی و شرف علم و زهد کسبی است اگر علی عمل هر کس به وقت خواهد بدست آید و چون ترک کند صار کما کان

پس سلطان فرمود تا وزیر او پیچ مجلس در پیان امد بهند زانکه مرتبه خود نشناخت فائده و فضیلت اولاد رسول صلعم و ترتیب بقول علمای
اهلسنت وجماعت قال الله عزوجل والله فضل بعضکم علی بعض الآیه باید دانست که نزد معتزله و بعض شیعه و متفلسفه افضل ترتیبت
بعلم است و دلائل شان در کتب کلامیه مسطور اند و اجماع علماء اهلسنت وجماعت بر آنست که فضل بترتیب ست افضل عالم
محمد رسول الله صلعم است بعد وی آدم صفی الله بعد شان دیگر پیغامبران علیهم السلام بعد ایشان خلفاء اربعه رض بترتیب خلافت بعد
ایشان اولاد فاطمه بسبب قرابت از رسول الله صلعم بعد ایشان شش نفر از عشره مبشره بعد ایشان اهل بدر بعد ایشان اهل احد
بعد ایشان اهل حدیبیه بعد شان صحابه دیگر زیرا که اگر کسی علم اولین و آخرین بخواند و بقدر جبل احد زر که تا زر و نقره صدقه
دهد بمنزله یک صحابی نرسد اگرچه آن صحابی خاطی یا باغی باشد مثل حضرت معاویه رض و مثل شان بعد شان تابعین بعد از ان
حضرت اویس قرنی خیر التابعین بعد از ان ابو حنیفه رض بعد از ان علماء عاملون بعد از ان هر که نفع یابند از و مردمان
بعد از ان مومنون صالحون بر همین عقیده شریفه اتفاق علماء اهلسنت وجماعت ست رحمهم الله من خالف عن هذه
فقد ضل سواء السبیل هر که خلاف کرد ازین ترتیب گمراه شد از راه راست کذا افاده ملک العلماء فی مناقب السادات
الحاصل در کتب معتبره اهلسنت باتفاق مذکور است که اولاد رسول بعد خلفاء اربعه افضل اند از کافه انام باتفاق
روایات بسبب قرب شان از سرور کائنات صلعم فی تفسیر الزاهدیه العلماء خیر الوالد فتعظیم الولد مستلزم لتعظیم الوالد تفسیر
زاهدی مذکور است که پسر جزء پدر است پس تعظیم پسر لازم است تعظیم پدر را خلاصه آنکه پدر و جد کسیکه معظم باشند فرزندان
او نیز معظم باشند چنانکه فرزند بادشاه از بهر شرف بادشاه باشند حکایت می آرند که سلطان بلخ را دختران بسیار
بودند و همیشه بسبب کفو ایشان متامل و متفکر می بودی روزی بوزیر گفت بسبب کفو دختران متامل و متفکر است وزیر
علماء فقهاء را جمع کرد و با ایشان در باب دختران بادشاه مشوره کرد بعد تامل و قیل و قال بسیار رای همه ها برین قرار یافت
که دختران را باولاد رسول الله صلعم دهند که بالا ازین هیچ نسب نیست و اولاد را اگر از روی مصطفی صلعم گوئی نبی زاده و قریشی و
هاشمی زاده اند و از روی علی ولی و شیخ و عالم و فقیه و خلیفه زاده و از روی سلطان شاهزاده وزیر این کیفیت را پیش بادشاه
گذرانید بادشاه بغایت پسند کرد و وزیر را خلعت فاخره داد و همه دختران را بسادات تسلیم نمود و گفت سعادتی تمام و دولتی عظیم حاصل
کردم که من جد فرزندان آل رسول شدم و دختر و پسر من خاله و خال ایشان شدند الحمد لله علی ذلک حمد خدا برین
نعمت عظیمه تنبیه بر مومنان لازم است که وسیله جویند با رسول صلعم و اولاد امجاد او وقال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا
الله وابتغوا الیه الوسیله ای مومنان بپرهیزید از گناه و بجوئید بطرف خدا و رسول وسیله را و وسیله بجز مودت و محبت
و تعظیم و تکریم و قرابت با فرزندان رسول صلعم دست ندهد شعر خدایا بحق بنی فاطمه + که بر قول ایمان کنی خاتمه + اگر

دعوتم رد کنی و در قبول من حق دست و دامان آل رسول

فصل در بیان آنکه هیچ ز اولاد رسول صلعم کافر نمیرد

ملک العلما در مناقب السادات گفته ایمان بسادات نیز ایمان عشره مبشره است قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا اراده میکند حق تعالی مگر آنکه ببرد از شما نجاست را ای اهل بیت و طاهر گرداند شما را طاهر کردنی مراد از رجس اینجا بمعنی کفر است پس حینیکه حق تعالی جل شانه از اهل بیت دفع کرد نجاست کفر را پس کفر بایشان چه چه طور خواهد شد کما لا یخفی چنانکه بر دانا پوشیده نیست مراد از اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند و اولاد ایشان لاحق بایشان است لهذا صدقه در حق ایشان حرام است چه ایشان پاک اند از غلائظ و صدقه ریم مردمان است قوله تعالی طٰه ما انزلنا از حرف طه مراد طهارت اولاد رسول الله است نزد مفسرین و قوله تعالی کونوا مع الصادقین باشند با صادقان ای محمد و اولاد محمد یعنی ایشان بحکم نص صادق باشند و صادق کافر نشود حکم مصطفی و اولاد وی با امت و یا با نبیاء دیگر قیاس نتوان کرد فضیلتیکه مصطفی را بود هیچ مخلوقی را نباشد که هیچ کسیکه فخر عرش باشد فرزندان او را با فرزند دیگر چگونه قیاس است ابد و نیز در بشارات ایشان احادیث بسیار وارد شده اند فی الکشاف رواه علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم یا علی اول من دخل فی الجنة انا و انت والحسن والحسین و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریاتنا خلف ازواجنا در کشاف مذکور است روایت است از علی گفت علی که فرمود رسول الله صلعم یا علی اول کسیکه در بهشت در آید من باشم و تو و حسن و حسین باشند و زنان ما از راست و چپ ما و فرزندان ما عقب زنان ما ملک العلما گفته این حدیث حجة فقها و برهان علما است بر شرف اولاد رسول فی شرف النبوة عن حمزة ابن مرة عن علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه یا علی اول من یدخل الجنة انا و انت والحسن والحسین فقال یا رسول الله محبونا قال من ورائکم در شرف النبوة مذکور است از حمزه ابن مره از علی ابن ابی طالب فرمود رسول خدا صلعم یا علی اول کسی که در بهشت در آید من باشم و تو و حسن و حسین پس علی گفت یا رسول الله پس دوستان و فرزندان ما آنحضرت صلعم فرمود از پس شما و فی المشارق ان الله لا یجمع بینی و بین عدوی فی محل واحد در مشارق مذکور است بتحقیق خدا جمع نخواهد کرد در میان ما و در میان دشمن ما در محلی واحد این حدیث شریف بشارت است در حق جمیع فرزندان آنحضرت یعنی فرزندان رسول با کافران در دوزخ نیابند چون جای کافر دوزخ است بایشان یعنی فرزندان رسول در دوزخ نباشند یعنی کسیکه از خون مصطفی متولد باشد جای او دوزخ نباشد ملک العلما گفته گمان چنین است حسم می برم که اگر خون مصطفی را در دوزخ باندازند همه آتش بوستان گردد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب وجه تخصیص حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه بدانکه موجب من سعد سعد فی بطن امه و من شقی شقی فی بطن امه هر که نیک شد نیک شد در شکم مادر خود و هر که شقی شد شقی شد در شکم مادر خود آثار سعادت واضح

دلائل گشتند بر آنحضرت وقتیکه در شکم مادر بودند در روایت صحیح آمده چنانکه آنجناب در شکم مادر بودند مادرش میخواست که بت
سجده کند در شکم پیچ و پیچ میپیچید که مادرش طاقت جنبش نمییافت و سجده کردن نمیتوانست و اول و آخر کسیکه بالسعادت باشد
و از لوث شرک و شقاوت پاک باشد و بحظ طهارت از ابتدا تا انتها چیزی دیگر نباشد آنجناب است کرم الله وجهه این فضیلت و کرامت
از اول بنام نامی ایشان مخصوص گردید سوال کرده شد عمدة المحققین قدوة المحدثین شهاب الدین بن حجر مکی از حکمت استعمال کرم
الله وجهه در حق علی مرتضی عوض رضی الله عنه جواب داد که حکمت درین آنست که علی مرتضی گاهی بت را سجده نکرده پس مناسب شد
که خطاب کرده شود مطابق حال او یعنی مکرمت وجه او فصل در بیان فضائل و مناقب اصحاب کرام مقتدای انام رضی الله عنهم
اجمعین چنانکه قلم از تحریر مناقب و فضائل آل عبا و اولاد خاتم الخلفا انشراح گرفت مناسب و لازم افتاد که انموذجی از فضائل
صحابه هم درین رساله ثبت گردد شود تا این عجاله از یمن برکت انفاس آن پیشوایان دین متین مقبول خلائق گردد باید دانست
که کتب بسیار و دفاتر بیشمار از سلف تا خلف در فضائل و محامد اصحاب کرام رض تالیف و تصنیف شده اند شکر الله سعیهم عمدة
المحققین جلال الدین سیوطی از متاخرین عصابه فی فضائل الصحابه کتابی نادر و مغنی درین فن تالیف کرده درین رساله
که بنا براین اختصار است بریک و حدیث صحیح نبوی و آیات قرآنی بمصداق ما لا یدرک کله و لا یترک کله بطور انموذج
مثل مشهور مشتی نمونه از خروار می اکتفا کرده شده تا رساله طول نکشد بدانکه احادیث صحیحه در صحاح سته بسیار در فضائل
ایشان و آیات قرآنی بی شمار در مناقب شان وارد است که منکران را مجال انکار نیست تاویل آن منجر بکفر و زندقه
است و سرور کائنات محمد موجودات از خیریت حال شان خبر داده و زمانه ایشان را بهترین زمانه فرموده قال رسول الله صلعم
خیر القرون قرنی ثم بعدی فرموده پیغمبر خدا صلعم که بهتر زمانها زمانه من است بعد از ان زمانه بعد من یعنی زمانه صحابه
پس چنانکه آنحضرت صلعم از خیریت شان خبر داده باشند و زمانه ایشان را بهترین فرموده از ایشان سوء اعتقاد داشتن عین علامت
کفر و نفاق است نعوذ بالله من ذلک قال رسول الله صلعم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم فرموده پیغمبر خدا صلعم اصحاب
من همچو ستارگان اند بهر کسیکه پیروی خواهید کرد هدایت خواهید یافت فائده هدایت را آنحضرت صلعم مختص نموده به پیروی اصحاب
خود پس ازین حدیث مفهوم گردید هر که پیروی اصحاب رسول نخواهد کرد ضال است پس موجب حدیث شریف مخالفین شیعیان
از ضالین معدود خواهند شد و ایضا قال رسول الله علیکم بسنتی و سنت الخلفاء الراشدین من بعدی لازم گیرید طریقه
مرا و طریقه خلفاء راشدین را بعد من فائده معلوم گردید ازین حدیث شریف که طریقه حقه منحصر است در طریقه آنحضرت صلعم
و طریقه خلفاء راشدین که امتیان را باخذ آن دلالت فرمود پس مفهوم و مدرک گردید که غیر طریقه ایشان طریقه ضلال
است همچنین احادیث بسیار در صحاح سته اهلسنت در مدائح شان وارد اند که ذکر همه طولی دارد و نصوص فرقانی لاتعد و

و این آیه در مدح مهاجرین و انصار نازل شده است قال الله عزوجل ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق
ایدیهم فرمود حق تعالی جل شانه تحقیق کسانیکه بیعت میکنند ترا بیعت نمیکنند مگر خدا را دست خدا بر دست ایشانست منصف
باید که انصاف تامل کند که چه قدر حق تعالی سبحانه ایشانرا مرتبه و عظمت داده که بیعت ایشان بر دست خالق ارض و سما واقع شده
این مرتبه را بدل غور باید کرد در فضیلت و رفعت شان ایشان پی باید برد قال الله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم فرمود حق تعالی جل شانه محمد فرستاده خداست کسانیکه همراه او اند شدید القلب اند بر کفار رحیم اند با بین
خود ها حق تعالی سبحانه درین آیه شریفه مدح ایشان فرموده که ایشان بر کافران نهایت شدید القلب اند که در مقابله
شان با کسی از اولیا لحاظ قرابت مرعی نداشتند یعنی محبت دین اسلام چنان در دل ایشان مستحکم است که محبت قرابت
را از دل خود ها بنسبت دنیا بود کردند قال الله تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه راضی شد حق تعالی از ایشان و راضی شدند
ایشان از خدا این آیه شریفه اکثر جا در قرآن مجید در حق مهاجرین و انصار وارد شده فائده چنانکه خوشنودی رب العالمین
از ایشان بنص قرآنی ثابت و مبرهن گردید پس در حق ایشان سوء اعتقاد داشتن بجز بی بودگی ایمان چیزی دیگر متصور
نیست مومن را باید که در حق ایشان نیک اعتقاد کند و به نیکی یاد کند بسبب بغض آل عبا خوارج ملعون و مخذول شدند
و بسبب عداوت اصحاب کرام روافض کافر و فاسق گردیدند و اهلسنت و جماعت از فضل عمیم حق سبحانه و تعالی هر دو را
یعنی آل عظام و اصحاب کرام را مقتدایان دین و ایمان دانستند و محبت و مودت ایشانرا در قلب خود واثق و مستحکم
کردند و هادی طریق مستقیم یعنی راه اسلام فهمیدند لهذا راه راست یافته ناجی شدند و بطرف همین طریقه حقه
پاکیزه سرور کائنات اشاره فرموده بقول شریف خود ستفترق امتی ثلثا و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
قیل و من هم یا رسول الله قال هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی عنقریب است که متفرق شود امت من هفتاد و سه فرقه همه ها در دوزخ خواهند
بود مگر یک فرقه گفته شده یا حضرت صلعم که کدام اند آن فرقه فرمود کسانی اند که بر طریقه ما و اصحاب ما اند غور و تامل باید کرد
که طریقه حقه ناجیه صادق نمی آید مگر بر طریقه اهلسنت و جماعت چه اینها طریقه آل و اصحاب را اختیار کرده اند
بر طریقه ضاله روافض چه اصحاب رسول را دشنام میدهند و بد میدانند و فرقه گمراه خوارج چه از خاتم الخلفا
ذی النورین و آل عبا بغض میدارند لهذا این دو فرقه ملعون و مسخره شیطان شدند و فرقه حقه ناجیه اهلسنت حق تعالی از ین ضلالت
محفوظ داشته راه راست هدایت نمود باید دانست که ایمان جامع است درمیان محبت اهلبیت عفت و طهارت
و مودت اصحاب کرام هر که از ان هر دو تخلف نمود ناری گردید و مسخره شیطان لعین شد اگرچه صوم و صلوة کرده باشد
نعوذ بالله من ذلک فائده منازعات و مشاجرات که مابین صحابه کبار واقع شده است غور نباید کرد و حکم نباید داد که باعث

ربودگی ایمان ست چه صحابه کبار نزد اهل سنت و جماعت معصوم نیستند بلکه حکم او را بعلم خدا حواله باید کرد شعر علم آن
قصه با خدای گذار + بندگی کن ترا بحکم چه کار + این بحث را استاد الاستاد علامه دهلوی تحفه اثنا عشریه بسیط تمام نوشته من شاء
فلیرجع الیها اشعار دلچسپ در مدح اصحاب کرام نظم رفض نی بذر حب آل عباست . بهر آن نفعص اهل وفا است
بغض آنانکه مقتدا بودند + سابقان ره هدی بودند + از وطنها مهاجرت کردند + بر اذیتها مصابرت کردند + پایه
دین بلند از ایشان شد + کار شرع ارجمند از ایشان شد + با نبی در شدید و اهوال + بذل ارواح کرده و اموال +
در سفر هم رکاب بودند + در حضر هم خطاب او بودند + همه آثار وحی دیده ازو + همه اسرار دین شنیده ازو +
رضی الله عنهم سوی حق + بهر ایشان اشارت مطلق + ورضوا عنه منصب الشان + برتری از همه رضا کیشان +
چون همه مرضی خدا بودند + چه غم از عمرو زید پسند ند + هر که باشد پسند خالق پاک + گر نباشد پسند خلق چه باک +
لعن گر رافضی شود واقع + شود آن لعن هم بدو راجع + قدر اصحاب زان بود برتر + که طعن خسان شود دیگر +
ذروه عرش زان بود بالا + که نهیق خران رسد آنجا + هر که بر روی مه فشانده تف + باید در چراغ انجم پف +
روی خود را از تف بیالاید + وز پف انفاس خویش فرساید + ورنه بر آسمان مه و انجم + فارغ انداز تف و پف مردم +
حینیکه از مقصد اول از فصل هندوستان فراغت حاصل گردید به تحریر مقصد دوم مشغول شدم **مقصد دوم** در
بیان احوال خیریت اشتمال اولاد کرام قدس الله اسرارهم ذکر خیر مبدا از اولاد بدی سید قطب الدین مشهدی قدس سره
آن سلسله بند خاندان سیادت پرور آن فرزند دودمان حیدر کرار و آن شمع بزم سید الثقلین و آن جگر بند حضرت امام حسین
دُر دریای سیادت یکه تاز میدان سعادت از مشهد مقدس تا شهر کڑا صانه الله عن الشرور والبلا قدم رنجه فرموده این بوم را
از قدوم میمنت لزوم خود رشک گلزار ارم کردند شعر بزرگی که بود دست باغ و بستان + ز مشهد روان شد به هندوستان
ز فیض آن بزرگ این همه مرز بوم + گلستان شده همچو نوران روم + یعنی در همه فنون طائق اهل نفاق مدتی باذکا محقق
باتقید وصفا سید عالی گهر وحید والا اختر مروج دین متین سید الثقلین جاوید وارث سید الکونین عبادت باکره و بیان مسیر پیشوای
طریقه پیغمبر مسند آرای شریعت رونق بخش محفل طریقت ماینده ظلمت کفر از انام حامی اهل اسلام مسعود ازلی سید قطب الدین
مشهدی قدس سره اصل آنحضرت از مشهد مقدس طوس است سید صحیح النسب غنی الحسب بسبب بر افشاندن آتش جور وظلم در آن
دیار یعنی قتل کردن عباسیان سادات کرام را بلاوجه بلکه محض ظلم و تعدی مینمودند سیادت ما ازین دیار رو دیار برکنده خود را مع دو
صاحبزاده یعنی سید ابوالخیر و سید شاه تا هندوستان جنت نشان کشیدند آب و هوای این ملک علی الخصوص خطه شهر کڑا
حفظه الله عن الشرور والبلا که مردم را نمیگذارد پسند خاطر آنجناب قدس سره افتاد و توطن گزیدند و الان سجاده آنجناب بفضله تعالی

رونق افزای خطه شهر کرا صانه الله عن الفساد و البلا اند و انشاء الله تعالی تا قیامت قائم و باقی خواهند ماند حقیر تقصیر را نیز
و اجداد حقیر نیز از اولاد امجاد آنجناب قدس سره هستند حق سبحانه تعالی از فضل عمیم خود اولاد حقیر را تا قیام قیامت باقی و
قائم دارد بمحمد و آله الامجاد تفصیل این اجمال آنکه بعض از نسّاب معتبر روایت کرده که سید قطب الدین بن موسی با دو پسر
از مشهد مقدس طوس حرکت کرده تا خطه کرا وارد گردیده سید ابو الخیر بکسب علم که از آن خدا توان شناخت مشغول
شدند بعضی نوشته اند که پیشتر از جهاد نمودن میر کبیر در خطه کرا رسیده و بعضی روایت کرده اند که بعد فتح نمودن میر کبیر
قلعه راجه جیچند بهر صورت سید ابو الخیر مرد متقی و پرهیزگار و عارف بالله بودند لیکن جمهور اتفاق دارند که پیشتر طالب علم
ایشان در خطه کرا و سکونت شان در محله مقیمان ثابت است که محلات مسلمانان بعد از تشریف آوردن و جهاد کردن
و فتح نمودن قلعه راجه جیچند است پیشتر از این مسلمانان را گذشتن از آن راه دشوار بود و با استقامت چه سد مقیمان
کجا بودند که طلبه علوم را خبرگیری نمایند غرض که پس از حصول علوم حکمیه یعنی الهی و طبعی و ریاضی بطریق سیر از مکان معلوم
برخاسته مدتی در سیر پنجاب بسر برده باز بخطه مالوفه عود نمودند تاهل اختیار نموده در همان محله مقیمان حویلی بود و باش برای خود و اهل و
عیال بنا نهاده صاحب خانمان گردید سلسله نسب آن سید عالی گهر بحضرت موسی کاظم علیه السلام میرسد از بنی اعمام
بسادات موسوی اشتهار یافته و سید شاه برادر دیگر سید ابو الخیر بقصبه نگرام توطن کردند اولاد شان تا حال بقصبه مذکوره
سکونت دارند مگر همه ها رافضی اند بسبب قرب شهر لکهنو و خلطاء اهلیان آنجا و الا هر آنجا که رافضی بود مذهب رفض اختیار
کردند القصه بعد از مدتی بندگی شاه فرید و بندگی شاه مٹهی از فرزندان ابو الخیر موسوی عالم و زاهد بی عدیل و فاضل
و عارف بی مثیل پیدا شدند جلال الدین اکبر بادشاه غازی بتقریب سیر و شکار وارد خطه کرا گردیده از بسکه فقیر
و فاضل دوست بود بندگی شاه فرید که متوکل محض گذشته و چندین پشت از سید ابو الخیر تا شاه فرید که گذران
توکل داشتند از شاه صاحب ملاقی شده و از اطوار حمیده شان خیلی مسرور گشته درخواست نمود که فرزندان
به بنده عنایت فرمایند که آدم بکار در کار دارم شاه صاحب از همراهی پسر عذر کرده قاضی محمد یعقوب را که یکی از شاگردان
رشید سید بود به بادشاه حواله نمود شیخ محمد یعقوب که فراغ حاصل نکرده بود از بادشاه وعده نموده که بعد از چندی
بعد فراغ خواهم رسید و آخر چنان کرد چون ایشان به بادشاه بموجب وعده رسیدند بادشاه بهمان وعده ایشان را شناخته
قاضی القضات لشکر ظفر پیکر خود گردانید از آن باز بقاضی یعقوب مشتهر شد و از حضور بادشاه وظائف برای
استاد خود یعنی شاه فرید هفت هزار بیگه زمین درخواست نموده حاصل ساخت که اولاد شاه فرید صاحب خانقاه و
املاک شدند و هم محله سادات قطبیه مشرقاً کنار گنگ توطن اختیار کردند پس از آن ذکور و اناث بسیار از نسل شاه

فرید بهم رسیده و بسبب کثرت عیال و اطفال جای محله برابری دباش قلت نمود بعضی از کنار گنگ برخاسته متصل محله
سید حسن سید چاند که فی زماننا بانسا چاند شهرت دارند و هر اول امیر کبیر بودند خانها بنا نهادند آهسته آهسته صاحبان
محله شدند اما فضیلت کسب علوم از فضل الهی در حصه اولاد امجاد سید ابوالخیر شاه فرید و شاه مٹهی افتاد و ازینها خاندان
عالیشان قاضی عبدالسمیع ابن شاه فرید را قاضی یعقوب قضای خطه کره اصانه الله عن الشرور والبلا از حضور معلی مقرر نموده
ازان باز محله مذکوره به قضایانه اشتهار یافته بالآخره آن محله هم کثرت صاحبان و فانگرده بدیهات منتقل شدند
بسیاری فرزند اولاد که اصول همها بندگی شاه فرید و بندگی شاه مٹهی را او اند و سید ابوالخیر در اوائل ندو الله اعلم احوال
خیریت مآل پیشوای اهل طریقت مقتدای اهل شریعت عارف بالله سید بندگی شاه مٹهی برادر خورد بندگی شاه فرید که اعلی
اجداد حقیر اند چنین نقل کرده اند که عارف کامل بوده اند و اکثر اوقات در جذب محض میگذشت و مستغرق الحال بوده اند و در حالت
جذب با بند مستان بگشت و گاه وقت قلندران که اتباع ایشان بودند بر چارپائی انداخته الله ربی گویان از جا بجا برده
و در کوچه بازار میگردانیدند اکثر دکانهای اهل حرفه را به قلندران حامل چارپائی حکم فرمودی که بغارت برند هرگاه مالک
دکان گریه و زاری نمودی که دکان مرا بغارت بردند بی اختیار فرمودی که غلط است بغارت نرفته اهل کار اسباب
خود بر جا یافتی روزی بحالت کذائی وارد محل سرای خود که اهل و عیال را آنجا بودند گردید اهل خانه آن یگانه روزگار بملامت
پیش آمدند و گفتند که برادر کلان شما اعنی بندگی شاه فرید را جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بوساطت قاضی یعقوب
ادنی شاگرد آنحضرت هفت بیگه زمین درمیان و آب کنار گنگ نذر گذرانیده و شما یک جب زمین هم برای دباش هم نرسانیده
اید با ملاک غیره چه سید سید غضب شده فی الفور از خانه بدر رفته بچارپائی سوار شده الله ربی گویان وانه حضور معلی
گردیده در چند روز بدانجا رسیده ملاقی بادشاه شده اظهار خفگی اهل خانه خود را تقریر فرمود بادشاه چونکه فقیر دوست و
سادات و غریب پرور بود آن یگانه روزگار را فرصت نشستن نداده همان ساعت بحکم محکم طلبیده متصدیان سرکار شاهی انجا
و فرامین چندین هزار زمین درمیان و آب به سبیل روضه معاش متعلقان سید درست کرده آوردند بادشاه ذی جاه نذر
الفرزانه وقت گذرانیده مرخص فرمود فی الواقع حسب ازین میباشد که این شخص صاحب حال و کشف و کرامات و اهل
عزیز فاضل کامل و متقی و پرهیزگار و نامدار گذارد و متشرع و اشتهار داشته باشد و نسب که سیادت است افضل کمالات بنی نوع انسان است
علاوه برین فرز لک تقدیر العزیز الحکیم و سوی دین اینقال که سید قطب الدین شهید قدس سره مع صاحبزاده هندوستان تشریف آورده
این است که از متعلقی که در عهد شاه عالم بادشاه بعهده قلعه داری الله آباد مامور بود از مولوی محمد باقر مرحوم که از برادران حقیر بودند
گفتگوی نسب در بیان آمد ایشان گفتند که از اولاد سید قطب الدین شهید قدس سره هستم قلعه دار مذکور این سخن شنیده از

مجلس من نشسته از اندرون کتابی آورده ایشان از اعانیه کنانید که در آن نوشته بود که سید قطب الدین مشهدی از مشهد مقدس
مع دو پسر روانه هندوستان گردید و آن کتاب را او نوشته ولایت بود قلعه را از ایشان گفتم که شما سید صحیح النسب هستید و نسب
شما محقق است از آن وقت تعظیم و تکریم ایشان بسیار می نمودند و قبل ازین سادات هندوستان را غلط می کردند این حکایت را در رساله
بیعت نیز نقل کرده ام **نظم** شنیدم که در عهد عباسیان + بزرگی شد از خاک مشهد عیان + در اقطاب آنجا بر آورد سر + چو
ذوالنون که در مصر بد نامور + چو هر جا کمالات او شهره یافت + جهانی بر او از عقیدت شتافت + نظیرش نه بود اندر آن
سرزمین + علم شد در آن جهان قطب الدین اثیمی که در حلقه اش یافت جا + شد از فیض او مقبل و پارسا + شهی بود ظالم
ز عباسیان + بسادات شد بی سبب خصم جان + چو سادات را خون ناحق بریخت + گروهی از آنجا بهر سو گریخت + روان
قطب دین شد بهندوستان + چو خیر الوری در مدینه روان + بهندوستان بقعه با صفا + عیان بود هر جا ز نام کرا +
چو بشنید اوصاف آن قطب دین + هوای اقامت شدش دل نشین + بشوق کرا گرم طی کرد راه + پس از چند آمد در آن
جایگاه + زبس منزل عبرت خلد بود + پسندید و آنجا اقامت نمود + دو فرزند بودند آن قطب را + ابو الخیر و سید شیر
با صفا + ابوالخیر ز اهل کرا شاد گشت + به نگراون سید شه آباد گشت + ز اولاد سید شه نامدار + هنوز است نگراون
را اعتبار + ابوالخیر را هم بارض کرا + شد اولاد کامل بحکم خدا + ز پوران ابو الخیر هر فرد را + خدا کرد هر ده کرامت عطا +
بجایی که اولاد او شد بپا + مقیمان بده نام آن ارض را + از آن بعد طالع چو شد رهنمون + بتقضیانه گشته محل
سکون + بفضل خدا و حق رسول + و حق علی و آل بتول + که فی الحال قضیانه مشهور است + ز اولاد ابو الخیر
معمور است + در ایام اکبر که خوش عهد بود + دو کس را ز اولاد او شد نمود + یکی یافت شهرت ز نام فرید + دگر شاه
مهی که بوده وحید + بکمال فرید و وحید زمان + نیاید یک از صد به پیرایان + کمالات شه مهی هم بد عیان + نگنجد
به تحریر و تقریر آن + دگر طول از انبساط اذن رقم + وگرنه مرا خشک نبود قلم + کنند کوتهی کلکم المختصر + کنون است
بر اصل مطالب نظر + از اینجا کنم حال سید بیان + کرامات او را بسازم عیان + ذکر حال قدوة السالکین
زبدة العارفین پیشوای طریقت رهنمای شریعت معدن فیوض یزدانی مخزن علوم ربانی خلاصه خاندان مصطفی
سلاله خانمان آل عبا برگزیده ایزد پاک خاصه لولاک صاحب لولاک سمی حبیب رب العالمین معین دین متین
مورد الطاف لم یزلی امجد سید احمد کاظمی المشهدی الکروی قدس سره که از اولاد شاه مهی و جد امجد حقیر سراپا
تقصیر اند و بموضع نارا که بجانب جنوب از شهر کرا بفاصله پنج کروه واقع است تشریف آورده اهالیان آنرا لباس
اسلام پوشانیدند و قبل ازین موضع مذکور از ظلمات کفر و شرک تاریک و مسکن هنودان بت پرست بود و گذر

مسلمانان نیز هیچ ممکن نبود تفصیل این اجمال آنکه چون مشیت ایزدی واراده سرمدی مقتضی آنست که درانجا بدر اسلام
تابد و خورشید ایمان طلوع نماید و بزبان اهالیان انجا نام کند هبا و کرشن نسیاً منسیا گردد و بجای ان نام الله و رسول الله
جاری شود و بجای دیوهر بنای مسجد قائم گردد و بجای صدای ناقوس آواز اذان بلند شود مصداق اذا اراد
شیئاً فهیئی اسبابه فتفکیه اراده میکند حق سبحانه تعالی چیزیرا مهیا میکند اسباب ورا حضرت پیشوای طریقت سید احمد قدس
سره که صاحب منصب جاگیر بودند چنانکه سبق ذکر یافت بفراغت تمام بعبادت رب العباد مشغول و سرگرم بودند شبی
از شبهای خویش که مانند شب قدر توان گفت حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی حضرت غوث پاک اعنی عبد القادر
جیلانی را برویه صادقه بخواب دیدند که محبوب سبحانی از زبان الهام بیان میفرمایند که ای سید احمد شما را ولایت موضع
نار اعنایت شده چنانکه آنحضرت قدس سره از خواب بیدار شدند متعجب و بکمال متحیر گردیدند که آن موضع مملو از کفر و
ضلال است سوای کفر و فجره نام و نشان مسلمان درانجا پیدا نیست بلکه حکم انعدام دارد درانجا چگونه خواهم رفت
و ولایت ما چگونه خواهد شد آخر کار حیران شده ان رویه صادقه را خواب خیال تصور فرموده بران اعتنا نفرمودند چونکه
این ولایت سراپا هدایت ازلی و در لوح محفوظ ثبت گردیده بود مصداق جف القلم بما هو کائن خشک شد قلم قضا و قدر
بانچه شدنی بود شب دیگر حضرت غوث پاک را باز بخواب دیدند باین هیئت که حضرت محبوب سبحانی همراه سرور کائنات فخر موجودات
حبیب رب العالمین تشریف آورده از زبان الهام بیان هدایت ترجمان میفرمایند که رسول خدا سرور انبیا تقاضای الٰہی
میفرمایند که شمارا ولایت موضع نارا عنایت شده و بواسطه شما اهالیان انجا مشرف باسلام خواهند شد و ظلمت
کفر و ضلال بنور اسلام متبدل خواهد گردید آنحضرت قدس سره این رویه صادقه حقه دیده از خواب خوش و مسرور بیدار
شدند و بدل مبارک اذعان و جزم حتمی کردند که این امر سراسر فیض بالجزم شدنی ست چه این ولایت سراپا هدایت
عطیه رسول مقبول و فرموده محبوب سبحانی ست یقیناً اثر این رویه صادقه حقه مترتب خواهد شد بالراس و العین بقلب قبول
فرموده منتظر و مترقب وقت مصداق کل امر مرهون بوقته شدند بولوله ذوق و شوق تمام زاویه طاعت و عبادت
رب المعبود نشستند آخر اراده سرمدی و عنایت لم یزلی و سبب سبب الاسباب معانیه باید کرد و صنایع و بدایع کردگار عالم
غور و فکر باید نمود که این امر خفی و دشوار که عقل بشر از زبان اظهار آن بقصور معترف و گنگ انکار از دارکیان انسان بهر حال
منحرف چگونه جلوه ظهور میدهد و چه طور سهل و آسان میسازد جل جلاله و عم نواله شعر آب و آتش کو وهی یکجا کری ہے گود
مین فرعون کی موسی پلی ہے الحق این قصه و کرامت حضرت زبدة العارفین هادی راه یقین نمونه معجزه نبوی ست
علی صاحبها الصلوة و التحیة و چگونه نباشد که آنحضرت قدس سره از اولاد خاص صاحب لولاک صاحب کشف و کرامات عالیه

اندرمعنی اذا اراد الله شیئا هیّا اسبابه که سالک بگمرباقت تامل و فکر تمام بفهمید و قدرت الهی را باید دید که عروس صعب
دوشیزه را چگونه منصهٔ ظهور جلوه میدهد الحق تقلیب و ملائکه تدبیر کار او آنجا همه تن متحیر و حیران شعر عرش چه چه بالیم
و فلک چه چه بالد کاریکه خدا کرد و فلک را چه مجال همه دفتر در آن عهد بزبان و کتابت هندی بود در تمامی ممالک محروسه
قلمرو هندوستان حسن اتفاق حکم قضا شیم بادشاه ذیجاه انعهد غالبا که وقت جهانگیر بادشاه خلف اکبر بادشاه باشد
در تمامی قلمرو هندوستان که زیر نگین آن بادشاه ذیجاه بود در نگیده نزول جلال فرمودکه همه دفترهای ممالک محروسه
هندازهندی بفارسی منتبدل گردد رئیس و قانگوی موضع نارا که چند پرگنه در قبضه و تصرف او از طرف بادشاه ذیجاه
بود دست یافته باد بنسبت رئیس جلیل القدر بود از اجرای حکم قضا شیم سست یا چه شده همه تن حیران شده ع
انگشت حیرت در دهان نیمی برون نیمی درون چه بحرف فارسی نمیدانست که رواج فارسی یکقلم نبود و بالجزم دانست
که این عهده جلیله بادشاهی که باعث عزت و حرمت است بالکل هیچ خواهد شد حیران شده سفیر حقعول در شهر
کرده که لغات صلیح کرده بجانب جنوب از موضع نارا واقع است نزد حاکم انجا برای تلاش معلم فارسی دان برای تعلیم اطفال
خود که بجز تعلیم ایشان غرضی نبود فرستاد حاکم شهر کرا بموجب خواست رئیس موضع نارا تلاش و تجسس معلم فارسی
دان نموده اجتهاد تلاش و تجسس بسیار کرد اما هیچکس لایق بکار در نظر او نیامد جناب قدسی مآب حضرت سید احمد قدس سره
بالطلب کرده طلب رئیس نارا ادرمیان آورده گفت الا ای آنکه اگرچه بسبب منصب جاگیر مستغنی محض بودند و هیچ احتیاج
نوکری نبود چه بفراغت تام بالاسنت خلق بعبادت رب العالمین زندگی عزیز بسر میکردند لیکن چونکه از مدت دراز منتظر
اثر روبه صادقه خود بودند بوجه حکم حضرت محبوب سبحانی این طلب غیبی را ذریعه رسیدن خود در آن موضع مذکور دانسته و
بالیقین اثر روبه صادقه خود دانسته از حاکم مذکور فرمودند که موضع نارا مملو است از کفر و ضلال و باستماع رسیده که
اهالیان انجا مسلمانان را اذیت میدهند و شرطی این امر را قبول میکنم که از صوم و صلوة و اذان و دیگر عبادات من
متعرض و مزاحم رئیس و اهالیان انجا نشوند و از دیگر امور خیریه عبادت سروکار ندارند حاکم بعینه تقریر آنحضرت قدس
سره را تقلید کرده خطی بمضمون رئیس نارا نوشته حواله سفیر کرده روانه ساخت و به سفیر گفته داد که از جواب این
بلد اطلاع سازد سفیر خط حاکم را برئیس نارا رسانید رئیس مذکور از مضمون خط حاکم آگاه شده جوابش بحاکم بدین
مضمون نوشت که من و اهالیان اینجا هرگز هرگز از صوم و صلوة و دیگر عبادات حضرت صاحب متعرض و مزاحم نخواهم شد بلکه در
خدمتگزاری تا العمر از حضور ایشان دقیقه فروگذاشت نخواهم کرد ملکه طلب مقصود که تعلیم اطفال است تسلیم بارا
از تعرض صوم و صلوة و دیگر عبادات حضرت صاحب بکار این اقرار بالعهد و ثیق منضبط نوشته نزد حاکم مذکور

بدست سفیر روانه ساخت حاکم مکتوب رئیس موضع نارا معاینه جناب قدسی مآب کنانیدند آنحضرت قدس سره حال بیمار را
دیده مترتب شدن اثر رویهٔ صادقه ملاحظه فرموده بموجب حکم قضا شیم حضرت محبوب سبحانی بعد عهد و مواثیق غضب و طلوع صبح
نارا نزول اجلال فرمودند آن سرزمین را از قدوم میمنت لزوم خود رشک گلستان ارم ساختند و ظلمت کفر انجا را بجمال عبادت و تجلی مبدل
فرمودند الحاصل بمجرد نزول آن قدوة السالکین رئیس که طالب آنحضرت قدس سره بود بکمال تعظیم و تکریم چنانکه باید پیش آمد و
پسران را از راه میمنت برکت بر پای ملائک نمای آنحضرت جناب قدسی مآب بستند و انرا از پا برداشته بسیغه پرسکینه حسب الخواهش
زبان الهام بیان فرموده که اینها مثل فرزندان من اند و مثل فرزندان تعلیم کرده خواهند شد الحق چه کشف و کرامات آنحضرت
قدس سره عیان شد که بموجب فرموده جناب مستفیدان فرزند مجازی آنحضرت شدند چنانکه دو مرید علی الخصوص که
بر دست مرشد ایمان آورده مثل فرزند میشود و آخر الامر موجب ارشاد شریف از کتم عدم بجلوه ظهور آمد رئیس کور بمهربانی
و شفقت جناب قدسی مآب در حق پسران معاینه کرده از حد مسرور گردید المرام آنحضرت به تعلیم مستفیدان از ته دل مشغول
شدند و خود بدولت مدام بر وقت معهوده به نماز و وظیفه و تسبیح و تهلیل و خواندن قرآن مجید لیل و نهار چنانکه طریقه
ارباب طریقت است مصروف شدند چند مدتی بدین منوال گذشت حالیا تاثیر صحبت با برکت جناب لا یتمایز و همم اثر رویه
صادقه و تصرف مقلب القلوب بدنی و معاینه کردنی است که اثر اینهمه تا کجا رسید بالتحقیق صحبت را اثری است عیان
که اظهر من الشمس و ابین من الامس است خصوصا صحبت کامل و نیک شعر صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا
طالح کند شعر کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم بعد مرور ایام و تاثیر صحبت آن یگانه روزگار
طریقه دین اسلام در نظر چهار کسان از اطفال متعلمین که بعد از پوشیدن لباس اسلام مسمی گردیدند بحبیب النبی و شیخ محمد
و هدایت الله از قوم کاتبه و یک برهمن که نامش معلوم نشده و حق سبحانه تعالی در قلوب ایشان از ازل مایهٔ هدایت و بضاعت
سعادت نهاده بود و از جبین ایشان انوار اسلام تابان و لمعان ایمان درخشان و کراهت کفر و ضلال ایشان را ماده اینها
جبلی بود خیلی مستحسن و پسند افتاد و طریقه بت پرستی که شیوهٔ اجداد ایشان بود نهایت کریه طبع در نظر آمد بهزار جان و دل
بسوی اسلام راغب شده از جناب قدسی مآب بسمه ها عرض کردند که ما یان را طریقه اسلام تعلیم فرمایید و درین باب اصرار
و الحاح از حد کردند حضرت ملکوتی صفات بلحاظ غلبه کفار و بدنامی گزند رسانی مسلمانان انجا ازین امر ابا فرموده ارشاد
فرمودند که شمایان در پی قتل ما مستعد میباشید که جمیع اهالیان این قریه کفار و بت پرستانند اگر این امر خفیه آشکار گردد والدین
ایشان سر قصد قتل ما خواهند کرد هر چا مستفیدین مقتضای عهد بستند و بغلامی ایشان چونکه مقلب القلوب اینها را ظرف اسلام مال
بود و سعادت ازلی را ایشان از ازل لوح محفوظ ثبت گردیده ما به الحاح و زاری تمام و بجا بعمل شیخ و تصدیق واثق در باب

اسلام عرض کرده گفتند که تا یان هرگز بر کسی اسلام خود ظاهر نخواهیم کرد و باخفا تمام ارکان دین یعنی صوم و صلوٰة وغیره ادا نموده خواهیم کرد
جناب قدسی صفات تشنه غبت ایشان را که خالصة لله بود از تدلیح دائر رویه صادقه خود جزم کرده حسبة لله ایشان را مسلمان کرده
از ظلمات کفر بر آورده بانوار اسلام منور کردند و از دار البوار بدار الاسلام رسانیدند و هر چهار متعلمین بسبب هدایت و توفیق الٰهی و عنایات
نامتناهی و برکت صحبت با انفاس متبرکه آن یگانه روزگار صاحب کشف و کرامات تعبد و صفا و خلوص اعتقاد خود خالصة لله بلا اجبار
اکراه و طمع دنیوی ربقه اسلام در رقبه خود انداخته داخل زمره مومنان و مسلمانان شدند و از ظلمت کفر و ضلال بدر افتادند حضرت
ملائک مآب ایشان را طریقه صوم و صلوٰة و قرأت قرآن مجید تعلیم فرمودند و اسمای کفر ایشان را باسمای اسلام مسمی گردانیده یعنی
عبد النبی و فتح محمد و هدایت الله این هر سه کس از قوم کاتیه بودند و چهارمی که از قوم برهمن بود نامش معلوم نشده چنانکه بالا
گذشت اینها باخفا تمام نماز و روزه ادا میکردند و قرآن مجید میخواندند و اکثر اوقات مقام عبادت ایشان تالاب کهیا
که جانب شمال موضع مذکور واقع است بوده مادران و دیگر عورات ایشان که برای پرستش بتان که طریقه کفر و سبب
اینها را میگفتند و اصرار میکردند ایشان بهانه و تعلل کرده خود را از بت پرستی باز میداشتند و روزه هم باخفا میداشتند
و وارثان که بخوردن طعام اینها را اصرار میکردند بهانه درد شکم وغیره کرده این بلا را از خود دفع مینمودند الغرض عبادت الٰهی اینها را
باخفا تمام میکردند اینها مدتی برین نهج گذشت و حضرت قدسی صفات یا امر عرض بیس انجا که در آمد و رفت شهر گرا هیچ تعلیم
اطفال مسلمین و عیال خود را از وطن مالوف طلب کرده بودند بفراغت تمام در تعلیم مستفیدان و عبادت رب المعبود مشغول بودند
از انجا که دستور زمانه است که بیک نهج نمانده هر روز شعبده تازه میکند بصدق کل یوم هو فی شان هر روز امور و احکام جداگانه
اند حسن اتفاق کلهمانی ایشان را دید که نماز میخواندند این حال معاینه کرده خبر ترت پارات وارثان ایشان رسانید که فلان یعنی
حضرت صاحب طفلان ما را ترک یعنی مسلمان کردند رئیس انجا این خبر عجیب از کلهمانی شنیده حیران و پریشان شده نائره غیظ و غضب
در بدن او مشتعل شده و در ان فرط غضب قول و قرار و عهد و پیمان خود را فراموش کرده در پی اذیت جناب ملائک مآب شده نوکران
خود حکم داده که آنحضرت را مع اهل و عیال در گڑهی پخته که مثل قلعه بود قید کنند ملازمان بحکم رئیس چنان کردند و اراده رئیس
بسبب غیظ و غضب آن شده که جناب قدسی را مع اهل و عیال بقتل رسانند مگر چونکه حق سبحانه تعالی حافظ حقیقی آنحضرت قدس سره بود
و جناب ملائک مآب رسول سرور کائنات بودند غیظ و غضب و تدبیر لعین بیچ نرفت و آنحضرت صحیح و سالم مع عیال از وطن مالوف عزم
شهر گرا تشریف فرما شدند رئیس و اعیان خائف و خاسر ماندند چنانکه عنقریب بیان خواهد گردید و الحق هر کسی را که حافظ حقیقی حفاظت
او کند تمام عالم در اذیت کردن نمیتوانند و آنحضرت قدس سره در ان حبس توکل بر خدا کرده و رویه صادقه و قول حضرت محبوب
سبحانی را پیش نظر خود میداشتند و بالجزم میدانستند که این مهلکه عظیمه بالاخیر بنجات و خلاص خواهد شد خیر الامر آن پیشوای

طرفین هم چهار مستفیدان را درین مجلس طلب فرموده حادثهٔ هائله را نقل فرموده ارشاد فرمودند که از شمایان چه گفته بودم انجام کار این همه امور مشرف
وشمایان تا چه قیامت برپا کرده اید که اسلام خود آشکار گردید هرگز عهود و مواثیق بیاد شما نه آمد مستفیدان از اظهار اسلام انکار محض کرده
سوگند خوردند که از مایان هرگز هرگز خلاف عهد عقیده نیامده و قصور مایان نیست کله بانی این امر را از دارثان ناگفته از گفته‌ها و
این فتنه و فساد مخالفان است عهد خود قائم و مستقیم ام حضرت قدوة السالکین فرمودند خیر مضی ما مضی آنچه گذشت گذشت آخر تدبیر
دفع حادثهٔ هائله چه باید کرد متعلمان دست بسته بخدمت حضرت قدس سره عرض کردند که مایان غلامان جناب هستیم هر چه صاحب حکم کنیم که بفضله تعالی
آنجناب ازین واقعهٔ هائلهٔ عجیبه رهائی خواهند یافت بمقام اضطراب نیست فضل الهی شامل حال باید متعلمان سعی بلیغ نموده کهاران مزدوران
مهیا کرده شبا شب حضرت زبدة العارفین را مع اهل و عیال روانهٔ وطن مالوف حضرت قدس سره صحیح و سالم رسانیدند و هر چهار مستفیدان
همراه رکاب آنحضرت رفته همان شب از آنجا در آمده بمکان محفوظ بخفتند تا معلوم نشود که کسی جا رفته اند یا نه حق سبحانه تعالی چونکه حامی
مددگار بوده جناب ملاذ ملک ما بخیریت تمام مع اهل و عیال بمکان معهود رسیدند سجدهٔ شکر بدرگاه یزدان بجا آوردند و از حادثهٔ هائله نجات
یافته فارغ شدند الحاصل چون صبح هویدا گردید رئیس در گهری نشان آنحضرت قدس سره نیافت ازین امر عجیب حیران شده چهارسان نگاهبانان را
تهدید و چشم نمائی زیاده نموده ایشان که ازین معاملهٔ عجیبه غافل محض بودند انکار کردند و قسم خوردند که هرگز ما را معلوم نیست رئیس مذکور
از طفلان بیان حال شد ایشان هم لاعلمی خود ظاهر کردند آخرکار رئیس موضع لاچار شده خطی حاوی شکایت تهدید بحاکم گوا
که جناب قدسی بی واسطه او در موضع ما تشریف آورده بودند چنانکه سابق تفصیل گذشت نوشته بدست سفیر فرستاد مضمون اینکه
حضرت صاحب طفلان ما را این عجمی مسلمان کردند بر این تقریب آمده بودند برای بین کردن بالضرور او شان را درینجا نفرستید گوار از ...
انتقام گیریم مجرد رسیدن خط رئیس حاکم مذکور جناب قدسی مآب را طلب کرده تقریر خط بیان نموده خود هم شکایت کرد آنحضرت قدس سره بجواب
ارشاد فرمودند که خطا ما نیست و دلیل متین این مقال نیست که رئیس طفلان به پرسد اگر ایشان اظهار کنند که مایان حضرت
صاحب مسلمان نموده اند البته بجرم خطا بر من عائد میگردد و اگر ایشان انکار کنند که مایان هرگز مسلمان نشده ایم و نه کدام شخص
ما را مسلمان کرده است مایان بر دین آبائی خود هستیم از هیچ طور خطا بر ما عائد گردد جای انصاف است برین امر اگر بانی ظاهر کرده است
درین تعجیل شهادت یک گله بانی حقیقت قابل اعتماد نیست اعتماد کردن بر قول یک شخص بی حقیقت نهایت دور از عقل است چونکه سخن
آنحضرت قدس سره خیلی معقول و سنجیده بود حاکم این را پسندیده پسند کرده بعینه بلا تجاوز حرف برئیس موضع نوشت و حسب حکم حاکم گوا +
طفلان را طلبیده بتهدید پرسان شد که آیا شمایان مسلمان شده اید یا حضرت صاحب شما را مسلمان کرده اند یا نه طفلان باوجود تهدید و خشم نمائی
صاف انکار نمودند و قسم خوردند که مایان مسلمان نشده ایم و نه کسی مسلمان کرده است مایان بر دین آبائی خود مستقیم و ثابت قدم هستیم مگر بر مایان
افترا محض کرده شد فرع بسته حق جل و علا آنجناب قدس سره را باظهار طفلان بری پاک دامن گردانید خبر اظهار طفلان بحاکم رسید مسرور شده

جناب ملا اتک آب طلب کرده ازین امر اطلاع ساخته گفت که خطا شما نیست حق تعالی شما را بری پاک کرد این گروه ابتدا از نور انحضرت قدس سره
ازین دغدغه فارغ شده بطاعت العباد مشغول شدند رئیس مذکور با وجود بری شدن آنحضرت قدس سره کینه در دل و از طرف ایشان
قدس سره ماند قصد کرده که لشکر آراسته بشهر کترا تاخت آورده بجناب قدس سره ادنی ایذا بیارد و انتقام گیرد از انجا که حق سبحانه و تعالی حافظ حقیقی
حضرت بود این خیال محال بحاکم کره رسید رئیس را ازین حرکت بیجا ممانعت تمام نوشت و گفته فرستاد که ازین حرکت بیجا بجز ندامت و
خون نیرعی چیزی دیگر حاصل نیست رئیس از نوشته و گفته حاکم از حرکت ناشائسته خود باز ماند لیکن حقد و کینه از انحضرت قدس سره
همیشه میداشت مشیت ایزدی همین کینه را بی جهنم گردید و بجایش فتح محمد بعهده قانونگوی مامور شدند و انحضرت قدس سره
را بموضع مذکور به تعظیم و تکریم تمام طلب کرده چنانکه تفصیلش عنقریب بیاید و روایت دیگر درینجا آنست که چنانکه حکم قضا قسم برای
اجرای دفتر فارسی تمام قلمرو هندوستان از دارالجلال فرمود رئیس موضع مذکور معتبر برای تلاش معلم فارسی خوان بشهر کترا
فرستاد حسن اتفاق منتخب مرسل از جناب قدسی ملاقی شده مافی الضمیر در میان آورد آنحضرت قدس سره بعد عهود و مواثیق مضبوط
بموضع مذکور تشریف آوردند این معاملات که تفصیلش گذشت و بیش آمد این روایت معتبر و بدرایت قریب نسبت روایت
معتبر همانست که تفصیل نوشته شد والله اعلم و علمه اتم القصه بعد اطفای نائره فتنه و فساد سه کس از مستفیدان فتح محمد
و هدایت الله و برهمن بخوف اظهار اسلام از موضع مذکور هجرت کرده بخدمت عالی جناب ملا اتک آب بشهر کرا صانه الله عن الشر
والبلا برای کسب امور دینیه ظاهریه باطنیه شتافتند و برهمن بعد چندی از حضرت قدسی صفات اجازت سیر عالم گرفته سیاحی
اختیار کرده مفقود الخبر گردید فتح محمد و هدایت الله بخدمت جناب حضرت صاحب ماندند لیل و نهار خود را بکسب دین متین بسر
کردند و عبدالنبی بسبب صغر سن بخانه خود بود علی الدوام بخفیه ادای صوم و صلوة و غیره مینمودند بعد مرور ایام رئیس قانونگوی
موضع مذکور همون حقد و کینه واصل جهنم گردید فتح محمد بر عهده قانونگوئی که موروثی ایشان بود بجایش متقرر شدند
و بر جمله پرگنه قابض و متصرف گردیدند بعد تصرف للطمینان حضرت قدوة السالکین پیر و مرشد خود را به تعظیم و تکریم تمام از شهر کرا
طلب نمودند انحضرت قدس سره با عزاز و وقار در موضع مذکور تشریف ارزانی فرمودند آن سرزمین را از جمال با کمال خود منور گردانیدند
از ان روز دین اسلام در انجا آشکار گردید آمد و رفت انجناب علانیه شد و در موضع مذکور شروع شد هدایت الله نیز بقرب رشته
نانهالی در موضع مذکور آمده بخوبی اسلام ظاهر کردند و دست تعدی ظلم کفار با وجود قصد ایذا رسانی بامداد ایزدی
کوتاه بود بعد چندی بتقریبی و الله محمود پور شدند که گنگ پار واقع هست بعد از ان اولاد ایشان بسبب قرابت نانهالی
در موضع مذکور اقامت انداختند و تا حال هم قائم اند و عبدالنبی بعد چندی در هرسنگ پور که نانهال ایشان بود
رفته واقعه عجیبه و حادثه غریبه عیانیه نمودند بیانش آنکه ملل انجا که از قوم مغل بود و مغل و دیگر اقربای ایشان بعلت

باقی سرکار مقید ساخته بانواع عذاب معذب ساخته و باسلام تمام گفته هر که از نهامسلمان شود او را از قید رها کنم
که از سالها تعلیم حضرت صاحب مسلمان شده بودند اسلام را اختیار شده
تکلیف شد غره اذان داده نماز گذارند و اظهار اسلام
ایشان بوده از قید رها کرده ترغیب و تفهیم عبدالنبی خلال ایشان اسلام باسم ابوطالب
چنانچه اولاد ابوطالب بعضی در بلده کالپی بعضی در موضع مارا هستند
وغرائب را جلوه ظهور رسید بعد انقضای چند سنین فتح محمد بمرض الموت مبتلا شد عهده قانونگوئی بعبدالنبی
که برادر عم زاده و در اسلام و تعلیم حضرت قدس سره شریک و سهیم بودند مفوض کردند باوجود آنکه پسری بود کافر از شکم کافره
مگر چونکه مرد بیدار بودند عهده مذکوره باو ندادند برادر عم زاد خود سپردند عبدالنبی را حق تعالی ببرکت اسلام و یمن قدوم حضرت صاحب
قدسی صفات بمراتب علیا رسانید و از نعمت و استطاعت دنیا متمتع گردانید بر همه میسان پرگنه غالب آمدند و تمامی مالیان
پرگنه مطیع و فرمان بردار ایشان شدند و ایشان علی الدوام در فرمان برداری و اطاعت جناب قدسی مآب حاضر میبودند بالجزم میدانستند
که این همه نعمت دین و دنیا از برکات نفوس حضرت صاحب است الحاصل ایشان بعد تسلط تمام زوجه خود را که بایام کفر چند
نام بود بعد اسلام چند اوقات نام شد بهزار حیله و تدبیر که تفصیلش طولی دارد از موضع سیونده در موضع مارا طلب کردند
زوجه مطلوبه که از نازل مائده ایمان در دل و نهاده بود بعد چندی در صحبت عبدالنبی شوهر خود اعتقاد دل بلا اکراه و اجبار مسلمان
گردید از زوجه مذکوره یک پسر مسمی عبدالرزاق و هفت دختر پیدا شدند بعد وفات زوجه مذکوره عبدالنبی تزوج دیگر کرد از زوجه
ثانیه هم حسن اتفاق یک پسر مسمی محمد یعقوب و هفت دختر پیدا شدند چنانچه اولاد هر دو زوجه تا حال حی قائم اند و حق تعالی سبحانه ببرکت
اسلام و ببرکت حضرت ملائک مآب را اولاد عبدالنبی برکت بسیار بخشید که هزاران اولاد پسری و دختری از ذکور و اناث و صغیر
و کبیر زنده اند و هزاران ذکور و اناث و صغیر و کبیر بر زمین مدفون اند القصه همه مالیان موضع مارا ز مسلمانان اولاد عبدالنبی
اند گویا که ایشان آدم ثانی این لب اند و بعد طلوع نیر اسلام موضع مارا بموضع احمدآباد بنام نامی حضرت زبدة السالکین موسوم
گردید و در بیاض بعضی مالیان مارا دیده شد که وفات عبدالنبی یازدهم صفر ۱۱۰۸ سنه یکهزار و یک صد و هشت هجری واقع شده

نظم ز اولاد شه مصطفی شاه فرید + شده سید احمد بعالم پدید + ز اولاد امجاد او شهرت یافت + جهانی ز تعلیم او شرف یافت
ز رویش رخ بدر شرمنده شد + ز نامش مگر نام مریخ نه شد + بعهد جهانگیر بود پر جلال + شده شایع او در العالم کمال +
چنان ایزدش داد علم و عمل + که هرگز بعالم نبودش بدل + شبی دید محبوب حق در خواب + امر بود کامی شمع بزم شباب +
بنا راستوار از حکم رب ودود + که شاه ولایت تر او نمود + چو بیدار شد سید باکمال + ببند است آنخواب خمس اخیال

که بنما خود مسکنِ اهلِ نار + بجز نا فرجامی یافت بار + دگر شب بدید آن شه اتقیا + جمال شهِ تختِ لولاک را

جز بالا [illegible] برپا سوا + نمودار شد غوث پاکِ خدا + بسید نظر کرد آن غوث گفت + که این دولت آمد بدستِ تو مفت

ترا [illegible] تخر انام + نبارد [illegible] ساز انجا قیام + بدستِ مسلمان شوند اهلِ نار + بنهضت توقف مکن زینهار

در آن وقت سلطان جهانگیر بود + بهندی زبان جمله تحریر بود + روان گشت امرِ خداوند تاج + شود دفترِ فارسی را رواج

رعیت که در نار بود [illegible] دیوانی هم او داشت کار + چو فرمان سلطان بدیشان رسید + سراسیمه گشت و جوشش پدید

درین فکر افتاد در برملا + که این خدمت از وی نگردد جدا + بدل آرزو کرد آن هوشمند + که پوران او فارسی خوان شوند

ولی علم [illegible] تا [illegible] شود + ولی بر نیامد این آرزو + پس آنگه بناظم که بد در کرا + در انجام این امر کرد التجا

در آن [illegible] ناظم [illegible] تلاش + که باید چنین شخص ذی علم کاش + بگفت از تلاشِ فلان [illegible] + به از سید احمد نباشد کسی

ولیکن به ناظم این مدعا + روان گشت در خدمتِ پارسا + بسید چنین گفت بعد از سلام + که ای صدر رای عالی مقام

[illegible] رنجه ای [illegible] + بتعلیم اطفال قانون گو + ابا کرد از آن سید ذی وقار + که در نار کس نیست جز اهلِ نار

مرا کار [illegible] نیست کار + مبادا شود ظالمی سنگسار + نمودار چه ظاهر این قیل و قال + ولیکن گذشت این بخاطر خیال

که [illegible] باشد انجام کار + پس آنگه بگفتش چنین در جواب + که ما را بود تا بعالم حیات + نباشد بجز کار صوم و صلوة

نخواهم که عمر عزیزم مدام + شود صرف جز ذکر رب انام + کسی [illegible] نباشد [illegible] گذر [illegible]

اگر [illegible] این [illegible] شود + بجا آورم هرچه ایما شود + وکیل این همه عهد و پیمان که بود + بناظم بیان [illegible]

بصد آرزو کرد ایجاب قبول + روان گشت سید بحکم رسول + چو در نار آن مرد کامل رسید + [illegible]

[illegible] او را طلبگار بود + بعزت نشاند و مدارا نمود + پس آن طلب کرد اطفال را + بینداخت بر پای آن مقتدا

بصد عاجزی گفت آن هوشمند + که اینها غلامان دیرین [illegible] + چو سید یقین [illegible] + سر جمله برداشت [illegible]

بگفت از عنایت که این جمله را + چو اطفال خود [illegible] + [illegible] شد برایشان مهربان

پس از درس تعلیم با التفات + نبودش بجز کار صوم و صلوة + شد از فیض تعلیم آن مرد کار [illegible]

گرفتند از علم ظاهر سبق + ولیکن دل ایشان گشت مائل بحق + بنجوای الله یهدی [illegible]

چو طورِ عبادت گزیدند شان + ز اسلام آمد سخن در میان + که [illegible] + نخواهم [illegible]

شنید این سخن اوستاد متین + [illegible] + کسی نیست در نار جز اهل نار + [illegible]

شنوند آن همه [illegible] قتل [illegible] سخن + [illegible] + نخواهیم ما غیر اسلام [illegible]

چو داریم ما حنفیه با حق نیاز + چه حاجت که ظاهر کنیمش نماز + مسلمان مران جمله بودند چار + پسندند از دل سه چار یار

یکی علم گشت عبد النبی + دوم بود فتح محمد ذکی + سوم راه دایت علم بود و بس + ز کاهنیه بودند قوم این هر کس

چهارم که گوبر همن زاده بود + دل خویش بر دین حق داده بود + روان سوی صحرا شدندی همه + همه بر غدیری بدندی همه

سبو که بها لقب داشتی آن غدیر + بسی خوش سواد و بسی دلپذیر + بکردندی آن جمله آنجا نماز + نشد بر کسی فاش زینهار راز

قضارا دران دشت شد یک زمان + یکی گله بان اگذر ناگهان + بدید آنچه کردند آن هر چهار + دوید و باعیان نمود آشکار

رئیس این همه حال چون گوش کرد + همه عهد و پیمان فراموش کرد + بخشم آمد و گرم از جا بجست + پی قتل سید کمر چست بست

شبانگاه در قلعه محبوس کرد + سحر تا کند کار آن نیک مرد + چو دید این ستم سید نیک رای + باطفال گفت چنین گرید و

مرا دل ستمگر نکردم خبر + که انجام اینکار باشد بتر + نکردید اندر زمان ما عمل + کنون نیست در کار ما خیر خلل

بگفتند طفلان بصد التجا + که این راز ما نشد برملا + پس آنگه رسانند استاد را + شبا شب ز قلعه بشهر کذا

سحر رخ چو از چادر شب کشاد + رئیس جفا پیشه بد نهاد + کسان را فرستاد سوی حصار + بیاوردن سید نامدار

ز سید کس آنجا نشانی ندید + بگشتند از آنجا کسان نا امید + برآشفت زان نکو دین دار + بناظم خبر داد ازین ماجرا

که سید ازین کار آسان نمود + روانه کنیدش سوی سنده زود + که تا سازم از تن سرش را جدا + نمود آنچه با من بیاید جزا

چو این نامه در دست ناظم فتاد + بخواند و بسی داد حیرت بداد + پس آنگه طلب کرد استاد را + بپرسید این حال حسرت فزا

نفرمود استاد شیرین کلام + سند خوش نباشد بقول عوام + ز پوران خود گر نماید سوال + کشاید بر وی پرده از روی حال

چو این حجت آمد بناظم پسند + بپاسخ نوشتا این که ای ارجمند + ز پوران خود پرس این ماجرا + باستاد الزام باشد خطا

چو قانونگو خواند این نامه را + بپرسید ز اطفال این ماجرا + بگفتند طفلان همه یک زبان + که بر عکس گفته ست آن گله بان

نه مارا مسلمان نموده ست کس + نه خاطر به اسلام بوده ست بس + پدر گرچه خاموش شد ظاهرا + بباطن ولی این سخن کرد جا

ازین رنج و اندوه آخر بمرد + بخود داغ اسلام اطفال برد + خلایق ز کفر و ضلالت برست + که فتح محمد بجایش نشست

نهان کفر و اسلام شد آشکار + شده ارض نار را همه لاله زار + طلب کرد تلمیذ استاد را + دگر بار در نار آمد صفا

زکافرستان دار اسلام شد + ز فیضان سید ور انام شد + ز تسلیم اسلام و دین خدا + ز تائید و تعلیم آن پیشوا

بجنان کثرت آل و اولاد شد + که نار از اسلام آباد شد + هزاران نهفتند زیر زمین + هزاران کنونند مردان دین

چه طفل و جوان شیخ و چه پیر مرد + چه پرهیزگار و چه شبان چه خوانده هزاران هزار + گذشتند و هستند تا این زمان + چو باور نداری بکن امتحان

بحمد الله این مختصر شد تمام + بحق محمد علیه السلام + فائده باید دانست که از اجل نعمتهای منعم حقیقی هدایت دین مصطفویه

انست که یقیناً انجلعت فانه که کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله سرفراز فرموده
علی الخصوص اہل سنت جماعت را ازین حجت جلیل القدر ممتاز فرموده که دیگر عقاید و سه ملت را ازان حظی نداده که سلسله های ایشان
تا امروز بدست نیامده تا الرسل خاتم النبیین بواسطه ائمه هدی علیهم الصلوة والثنا صحیح و ثابت است بفضل یزدان منان تا قیام
روز جزا باقی و محفوظ خواهد بود این عطیه عظیمه جلیل و سنت سنیه حبیب رب العالمین یعنی اخذ بیعت الحمد لله که تا تحریر رساله هذا
در خاندان فقیر سراپا تقصیر جاری است و ان شاء الله تعالی از فضل حق جل و علا تا قیام روز حساب جاری خواهد ماند و از اولاد امجاد حضرت
قطب الدین شهید قدس سره و از اولاد امجاد بندگی شاه فرید قدس سره و بندگی شاه منهی قدس سره که از برادران عینی جد اند
بالفعل هیچ کس نبود که دید که اثری ازان باقی نمانده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم پس بزرگی عطیه حق نعمت عطا
میان هر کرا عطا میشود حق سبحانه تعالی صاحب بزرگی عظیم است و طریقه خاندان فقیر که از اجداد کرام تا حال جاری ثابت است ان شاء
الله تعالی از فضل عمیم خود جاری خواهد داشت سلسله عالیه قادریه است از فضل خدا از غنا و قبر بینی و دیگر امور ممنوعه که بالفعل
بشارت و تمامی خاندان جلیل القدر هندوستان رایج و اهالیان همه خاندان امجد درین بلا مبتلا اند خالی از همه که در عرس ها که باعث
طعن علمای شریعت است مبرا و پاک چه در خاندان فقیر حقیر فقط بیعت توبه در سلسله نیک بواسطه ائمه هدی علیهم السلام والثنا که سنت
سنیه آنحضرت و طریقه اسلاف است جاری از همه امور بدعیه خلاف شرع صاف که کسی را مجال انگشت نهادن نیست و از عجائب
قدرت الهی و کشف و کرامات بزرگان طریقه خاصه این خاندان عظیم الشان ظاهر البرهان است که از اولاد عبد النبی مذکور یا دیگر برادران
ایشان که از ابتدا طلوع نیر اسلام با این خاندان عالی شان تعلق پیدا کرده یعنی مرید میشوند که اگر شخص از کدام خاندان
دیگر مرید شود یکی از سه بدعا لاحق حال آن یا غنی میشود یا لاولد میمیرد یا نوجوان ازین عالم انتقال میکند یا در مرض بد مثل جذام
وغیره نعوذ بالله منه مبتلا میگردد این خاصیه خاندانی را اکثر از ثقات و مسلم اهالیان نار او مستوا آبا زوالد ماجد قدس سره خود شنیده ام
و ایشان از والد بزرگوار خود و بکذا یعنی همین طور شنیده اند و بارها در تجربه فقیر حقیر هم آمده که هر که از مریدان این خاندان جلیل الشان
در دیگر خاندان مگر مرید شده در یکی ازین سه بدعا مبتلا گردید اللهم زد ولا تنقص یا رهنما یا زیاده کن تاثیر این بدعا را و کم مگردان حق
سبحانه تعالی تاثیر بد دعا بزرگان این طریقه را که بسبب کدام حبه از ته دل کرده اند تا قیام قیامت جاری دارد و ترقی عهد
ناقص نگرداند بالنبی و آله الامجاد امین یا رب العالمین و موید این خاصه جلیله اکثر قصص صحیحه اند که از اهالیان ثقات این نار القا
سماع افتاده و آن قصص واقعیه زنان و مردان صغیر و کبیر شایع و ذایع اند که ذکر بالکل آن را دفتری باید این رساله شریفه متحمل آن
نیست مگر دو یک قصه صحیحه صادقه مطبوع نموده تا که یادگار درین دنیا پایدار ماند نوشته خواهد شد و از بدو طلوع نیر اسلام فلهذا

به ریان اهالیان اینجا یعنی اولاد عبدالغنی مذکور و دیگر برادران ایشان که بانها لاحق شده اند بخاندان عالیشان فقیر حقیر بیعت
میکنند چون سبحانه تعالی از فضل عمیم خود اولاد پیری حقیر را تا قیام قیامت زیر و زبر سطح ارض با عزت و اقبال و علم و عمل قائم دارد تا این سلسله عظیمه
بواسطه اولاد حقیر تا قیامت جاری ماند آمین یا رب العباد و دلیل بر صحیح نسبی جد فقیر که سادات صحیح النسب اند و کسی را مجال انکار نیست
آنست که حضرت سید جهانگیر اشرف قدس سره در مکتوبات خود که انساب سادات هندوستان را تحقیق و تنقیح کرده نوشته اند که سادات کرادر
حسینی و در طهارت انساب شان هیچ شبهه نیست همچنین در لطائف اشرفی موجود هست هر که را تحقیق منظور باشد هر دو کتاب مذکور را
ببیند و بر صحیح نسبی جد فقیر اذعان نماید و قصص جمیله کثیره در اخبار خاندان رفیع الشان حقیر اگرچه بر لسان ... مذکور جاری
اند مگر بمرور ایام مثل اسانید متروک گردید لهذا اوراق یاری نیست آنچه که متعلق نشده الا باد ثابت و صحیح بیان آنها ... دیده
که لطیف اند و بقبول مشهور مستغنی میشود از خوارق یک قصه اکتفا نموده قصه عبدالرحیم پسر عبدالغنی که قانونگو جلیل القدر بود
روزی شاه حضرت معین الدین قدس سره که از اجداد فقیر بودند در کلانی معامله ... در میان آمده کبیده شده بی ادبانه بجانب آنحضرت
قدس سره عرض کردند که ما از جناب بیعت نخواهیم کرد بلکه از شاه اشرف مرحوم که در سلون هستند مرید خواهیم شد حضرت از روی ارشاد فرمودند که ما
کدامی غرض از مریدی شما نداشتیم هر جاکه خواهید مرید شوید عبدالرحیم خواستند که در سلون رفته بیعت از شاه اشرف مرحوم نمایم عجب اتفاق
افتاد که همان شب رویای صادقه شد در خواب چنین ملاحظه کردند که من یعنی عبدالرحیم باربرداری مثل رهل وغیره دیباکه مع اهل و عیال
روانه سلون بارادهٔ بیعت از شاه اشرف مرحوم شده ام چنانکه بکشتی برای عبور گنگ سوار شدم کشتی در گرداب در قریب غرق شدن رسید
بالجزم معلوم گردید که در عرصه قلیل غرق خواهد شد و من همه اهل و عیال هلاک خواهیم گردید دریں اضطراب تنها شاه اشرف مرحوم را یاد از ماندند
کردم گفتم یا حضرت خبر ما گیرید و ازین مهلکه عظیمه نجات دهید دیدم که بحر دار از شاه اشرف مرحوم ... آمده گفتند که شما را ... نمیتوانم
از بحر خود که نهایت زبردست اند التجا نمائید این جواب شنیده مایوس شدیم که ناگاه حضرت قدسی آیات شاه معین الدین صاحب قدس سره پیدا شدند
و از زبان الهام بیان فرمودند که خبردار اضطراب مکنید ببین که باعانت تمام آمده جای تشویش نیست چنانکه تمامی کمال اتمه ثابت اند
دیدم قدری اضطرابم رفع شد که ناگاه حضرت قدس سره دست مبارک دراز کرده کشتی را مع اهل و عیال و بار از دریا برآورده بکنار
رسانیدند ما و اهل و عیال و دیگر اهالیان کشتی از مهلکه عظیم غرق بمدد روحانی حضرت صاحب قدس سره نجات یافتیم عبدالرحیم مذکور این خواب
عجیب و غریب معاینه کرده وقتیکه بیدار شدند عجب حالت بر خود طاری یافتند علی الصباح خود مع اهل و عیال بخدمت حضرت قدس سره
قدم مبارک افتادند آنحضرت تبسم فرموده ارشاد فرمودند که ای عبدالرحیم چه حال است عرض کردند که تقصیر غلام قدم معاف شود که از
ارادهٔ خویش پشیمان گردیدم آنحضرت قدس سره پرسیدند که حادثه هائله عارض حال شما شد که چنان مضطرب شده بر پای ما مع عیال افتادید
عبدالرحیم مذکور دست بسته قصه شب بعینه عرض کردند جناب قدسی ماب از زبان الهام بیان فرمودند که بزرگان سلسله از مریدان خود

تا قبل ازین مانند عبدالرحیم تقصیرات خود را از آنحضرت قدس سره معاف کرانده و اراده تو به نموده بعقیدت تمام بیعت کردند و تمام عمر در تابعداری آنحضرت تا بجا مانده بود و قصه دیگر ظفر علی که از اولاد عبدالنبی بودند برای کار ریاست ملاقات اعزه در شهر کالپی که عزیزان قریبان اوشان در انجا می ماندند رفته بودند خواستند که در قصبه جور که قریب کالپی است در خاندان سید محمد کالپی که خاندان فیض است همه خاندان شاه محمد اجمل که آبادی آن خاندان از سلف تا خلف بیعت بنمایند مرید شوند و از وقت عهد جناب ملا ملک تا حضرت شاه قیام الدین قدس سره که از جد امجد حقیر اند بود و الحال ظفر علی مذکور پیش کدامی از صاحبزادگان آنخاندان رفته اظهار کردند که من از شما بیعت خواهم کرد او شان هم قبول کردند آن شب آنصاحب زاده بخواب دید که شخصے منہ کرخت دست گرفته بخشم و غضب بطرف این صاحبزاده با بار می بیند و میفرماید که تمام مرید خاندان ما را مرید خواهید کرد آن بزرگ در کمال غضب اند آن صاحبزاده در کمال حیرت و استعجاب از خواب بیدار شده ظفر علی مذکور را طلب کرده جواب صاف دادند که ما را طاقت نیست که شما را مرید کنیم این طریقه خاندان اکمل نهایت است ازان ایشان همه شب را بیان کردند آن شخص که در خواب شریف آورده بود حضرت قدسی اساس شاه قیام الدین قدس سره بودند ظفر علی از اراده خود پشیمان شده در موضع ما آمده بخدمت جناب ملا ملک حاضر شده طالب عفو تقصیر شدند آنحضرت قدس سره تبسم فرموده ارشاد کردند که ظفر علی چه معامله پیش آمد ان اثنا تمامی قصه را از خود و از خواب آنحضرت قدس سره عرض کردند جناب قدسی اساس از زبان الهام بیان فرمودند که گله [illegible] بجای خود است [illegible] بانی نیما بزرگان طریقت هم مریدان را حراست نگاه بانی مینمایند ظفر علی از اراده خود توبه در حلقه مریدین داخل شدند تمام عمر در اطاعت فرمانبرداری آنحضرت قدس سره بسر کردند ازین طرح قصص دیگر هم هستند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب شجره بزرگان طریقت این خاندان عالیشان چه نظم چه نثر چه فارسی چه هندی نزد هر ذکور و اناث موضع ما یعنی مریدان معتقدان موجود است و تا قیام قیامت ان شاء الله تعالی جاری خواهد ماند و اکثر بر زبان ذکور و اناث محفوظ که هر صبح و شام بطور ورد میخوانند درین رساله نافعه یک شجره منظومه بلحاظ آنکه از برکت نام بزرگان طریقت این رساله نافعه را عظمتی و مقبولیتی حاصل شود درج کرده شد شجره منظومه غوثیه ✢ الٰهی رحمتی بر حال زارم ✢ بر آور مطلبم کان منتظارم ✢ بدنیا و بعقبی عزتم ده ✢ بچشم اهل عرفان حرمتم ده ✢ منور کن دلم با نور ایمان ✢ نما راهی سوی اقلیم ایقان ✢ خلاصم ده ز آفات جهانی ✢ کرامت کن فلاح جاودانی ✢

مرا بردار ازین دنیا بایمان	بحق این همه پاکان خاصان	بحق این بزرگان طریقت	هدایت کن برا راه حقیقت
ابوالخیرات معین الدین فاضل	براه حق نمائی پیر کامل	بخیرات علی شاه ذیجاه	که ذاتش بود خیر محض باشد
بحق سید احمد هادی دین	که بود آگاه از مسلک دین	بحق آن قیام الدین زاهد	که او در حضرت حق بود عابد
بحق تاج معین الدین سید	که در راه طریقت بود وحید	بحق سید احمد مکرم	که بر راه حقیقت بود اقدم
بحق آنکه نامش بود اصغر	ولی در راه عرفان بود اکبر	بحق آنکه او سید جلال است	بعالم مصدر فضل و کمال است

بحق شاه مهه سید پاک	که رفته شهره وصفش بر افلاک	بحق آنکه او شاه فرید است	در اوصاف کمال خود وحید است
بحق شاه اشرف ذو الکرامات	که بوده سالک راه امامت	بحق آن بهار الحق خوش کام	که بروی کرد ایزد فضل انعام
بحق شاه سید احمد پاک	که بود او عاشق صدق لولاک	بحق سید آن شاه حسن نام	که ذاتش قابل بس بس اکرام
بحق سید موسی مقدس	که حق اسرار او را کرده تقدس	بحق سید شاه علی نام	که بوده خوش نصیب نیک فرجام
بحق حضرت سید محمد	که با ذات و صفات و بود امجد	بحق آنکه او شاه حسن بود	برو لطف عطائی ذو المنن بود
بحق آن محمد کو کریم است	بسوی خلق الطافش عمیم است	بحق آن ابی نصر خوش ایمان	غریق بحر عرفان بود هر آن
بحق آن ابی صالح که بنمود	خدا او خلق از راضی و خوشنود	بحق آن کریم النفس اعظم	که اسمش عبد رزاق است مستم
بحق حضرت محبوب سبحان	که محی الدین لقب ارزد ز رحمان	بحق بو سعید شیخ اکرم	که دارد ذات پاکش وصف اعظم
بحق بو الفرح کو انطوس	که او فقر و فنا را بود ناموس	بحق سید یوسف که اسلام	ز ذاتش یافت حسن و نو تمام
بحق آنکه او عبد العزیز است	بچشم اهل عرفان بس عزیز است	بحق آنکه عبد الواحدش نام	یمن از ذات پاکش گشت فرجام
بحق شیخ عبد الله بو بکر	که با شبلی ملقب بود در دهر	بحق آن جنید خواجه اکبر	که شد بغداد از ذاتش مفخر
بحق سری سقطی پیر	که بر برج هدی بد ماه انور	بحق کرخی معروف و ایں	که واقف بود ز اسرار یزدان
بحق آن علی موسی رضا نام	کز و امر طریقت یافت انجام	بحق موسی کاظم با یمان	امام زمره خاصان رحمان
بحق جعفر صادق شهنشاه	که بر برج امامت بود چون ماه	بحق آن امام دین اسلام	که هست آن شه محمد باقرش نام
بحق آنکه زین العابدین است	بعالم ناصر دین متین است	بحق آن حسین سبط احمد	شهید کربلا با بخت اسعد
بحق آن علی ذو الکرامت	که شد روشن از و راه ولایت	بحق احمد مختار عالم	درود حق بر و بر آل اکرم
شفیعم ساز روز حشر او را	کفیلم کن برو ز نشر او را	ز فیض روح این صاحبان	شود سکرات موت من بر آسان
مرا ایمان کامل ده خدایا	بحق سرور خیر البرایا	گناه من ببخش ای رب رحیم	بحق احمد و آل مکرم
بفضل تو منم هر لحظه راجی	بر آور هر امید من الٰهی	مرا رسوا مکن در روز محشر	شفیع من بکن ذات پیمبر
مرا از آفت دنیا رها کن	دما را بر طریق مصطفٰے کن	ز دیدار پیمبر شاد گردان	هم از دیدار خود کن روح شاد
بهر آل و اصحاب پیمبر	مرا بردار یارب روز محشر	با یمان هم ازین عالم بردار	بکن شیرین ای خالق بار
رسید این شجره غوثی با تمام	رسد خوانندگان را زو بهره تمام	الٰهی هر کسی کین شجره خواند	نباید محروم از فضل تو ماند
بجنت جا بده او را خدایا	بحق آل آن خیر البرایا	بهره این همه خاصان حشر کن	ز عصیان روز حشر درگذر کن

دمانی بن نیدیر لکن الهی مرا یارب [illegible] از نواهی منسب نامه [illegible] بجهت [illegible] محفوظ است

مگرد برچه ملیده احتمال تلف دارد چیزیکه در کتاب درج میشود احتمال فقدان و تلف کم میدارد لهذا نسب نامه شروع نظم درین

رساله درج کرده شده بار خدایا اولاد بیسری ما را تا قیام بوجه اتم قائم دار بالنبی و آله الامجاد نسب نامه نثر سید محمد وجیه الدین

طول عمره ابن سید محمد قیام الدین طول عمره و سید محمد قیام الدین طول عمره و سید محمد صدر الدین طول عمره و طول عمرهما ابن حقیر سراپا

تقصیر ابو الخیر محمد معین الدین تجاوز الله عن سیاته یوم الدین محمد ابن سالار ابن سید شاه خیر العلی ابن سید احمد ابن سید قیام الدین

ابن سید امام الدین ابن سید معین الدین ابن سید احمد ابن سید عبد الحی ابن سید جلال ابن بندگی شاه مهه ابن سید اشرف

ابن سید محمد ابن سید محمود ابن سید نظام الدین ابن سید حسین مفتی الجن و الانس ابن سید قاسم ابن سید ابو الخیر مشهدی

ابن سید قطب الدین مشهدی ابن سید عبد الله ابن سید قاسم ابن سید اسمعیل ابن سید ضیاء الدین شیر کش ابن سید حسام

ابن سید قاسم ابن سید طاهر ابن سید طیب ابن سید محمد مثنی ابن حضرت امام موسی کاظم ابن حضرت امام جعفر صادق ابن

حضرت امام محمد باقر ابن حضرت امام زین العابدین ابن حضرت امام حسین شهید کربلا ابن علی مرتضی کرم الله وجهه نسب نامه

نظم سحر بخاطرم گذشت اتفاقا که صفحه از نسب نامه جلیل آرا قلم بصفوه سادات عالی سازد شروع ذکر ز نام وجیه دین نما

قیام دین پدرش و همه بن نام	معین دین جد او هست عالم دانا	شد ابن حمید زمان طاهر از شه خیرات	علی ست منصف نام مبارکش حقا
ز سید احمد ابن قیام دین است او	شد آن یگانه عصر از امام دین پیدا	معین دین پدرش بود سلیل محمد جد	ز صالح ابن جلال ابن مهه است بنا
شد اشرف ابن محمد که بود دین محمود	ابن نظام که دین خدا ازوست بنا	الکثیر حسین که مفتی انس و جن بود است	ز قاسم ابن ابو الخیر مشهدی مجد
چو قطب دین پدرش جد او عبید الله	ابن محمد قاسم سمی خیر ورا	پدر چو اسمعیل و ضیاء دین جد بش	لقب شیر کش القبش بوده است دنیا
حسام دین پدرش بود جد و قاسم	ز طاهر که جدش طیب است بی همتا	چو طیب ابن مثنی خود ز افاق	که بود او خلف الصدق امام موسی را
امام گشت ز جعفر که بد ابن باقر	ابن امام که بودش علم زین عبا	شد او ز صلب حسین شهید کربلا	ز مرتضی شده ابن نبی رسید اعلی
طفیل این همه سادات و اولیا یا رب	به بخش جرم من مبتلای خوف و رجا	**خاتمه** بطور وصیت باید دانست که درین جزو زمان و بی تمیزی	

دوران شیوع جهل و جهلا از حد شده و کساد بازاری علم و علما از اندازه گذشته و طعن مخالفان یعنی فرقه ضاله روافض بسبب عدم اطلاع شان بر حقیقت مذهب اهلسنت و جماعت یا از روی عناد که در مذهب اهلسنت تعظیم و تکریم آل عبا نیست بلکه نعوذ بالله منها از اهلبیت عفت و طهارت اهلسنت عداوت میدارند در اطراف و اکناف لیح و شائع شده که سنی لاعلم از شنیدن این کلمات خلاف واقع حیران و دست و پاچه میشود و حال آنکه در مذهب اهلسنت و جماعت تعظیم و تکریم آل عبا و اولاد خاتم الخلفا از حد بیست که از احاطه تحریر و تقریر خارج و ایشان محبت و مودت اهلبیت را عین ایمان میدانند چنانکه شرح حاد

کتب خانہ
جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ ایک وقت میں [illegible] کتابیں ایک ماہ کے لیے اپنے پاس رکھ سکتے ہیں
بجائے تین [illegible]
۲- اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیہ جات ایک وقت میں [illegible] کتابیں ایک ماہ کے لیے اپنے پاس رکھ سکتے ہیں اور [illegible]
اور [illegible] ۳- [illegible] ایم اے ایل ایل بی [illegible] کتابیں اپنے پاس رکھ سکتے ہیں
کے طلبہ تین کتابیں دو ہفتہ کے لیے اپنے پاس رکھ سکتے ہیں اور طلبہ [illegible]
طلبہ پانچ کتابیں [illegible] مقررہ مدت [illegible] کتابیں واپس لیا جائیگا
۴- [illegible] ایک [illegible] فی کتاب [illegible] جرمانہ [illegible]
۵- بشرط [illegible] کتاب کا لانا لازم ہے
[illegible] کتب خانہ میں کتاب [illegible] تو [illegible]
۶- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو [illegible]
۷- کتابوں پر کسی قسم کا نشان [illegible] یا [illegible]
[illegible] ہوگی
[illegible] جائے
۸- [illegible] نسخے [illegible] کی کتابیں
جاری نہیں کی جائیں گی